

# امید

در امریکانز  
\$1.50

مقتله مردم افغانستان

شماره هفتم / سال سی و دوم / ۲۹ میزان ۱۴۰۲ / ۲۱ اکتوبر ۲۰۲۳ / شماره مسلسل ۱۱۱۱

به هراتیان غمگین و افسرده

آوای لای لای زنان در گلو شکست

لبخند ها فسرد ، پیوندها گسست

جغد فراق بر سر ویرانه ها نشست

گلبرگ آرزوی جوانان به خاک ریخت

افغان مینی مارکیت عرضه کننده  
انواع مواد خوراکی و وطنی

یگانه مغازه افغانی  
در منطقه واشنگتن بزرگ

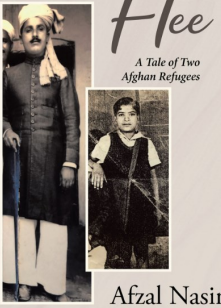
که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند

6566 Backlick Rd Springfield, VA  
22150  
Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

## گریز اجباری

ماجرای دو مهاجر افغانستانی

Forced to Flee



Afzal Nasiri

نگارش محمد  
افضل ناصری  
را علاقمندان  
از آمازون به  
دست آورده  
می توانند.

Amazon.com

amazon

پروفیسر داکتر ذبیح الله التزمام گلبرت، اریزونا

## حکومت همه شمول یعنی چه ؟

بتاریخ ۱۵ آگست ۲۰۲۱ آقای اشرف غنی، رئیس جمهور سابق ، افغانستان را ترک کرد و تحریک طالبان که اکثر از ملیت پشتون متشکل است امور مملکت را بعهده گرفت . حکومت امریکابوه تاسی از آن سائر کشورهای جهان از برسمیت شناختن امارت اسلامی ابا ورزیده با فشاری کردند تا زمانیکه در افغانستان یک حکومت همه شمول تشکیل نشود طالبان برسمیت شناخته نمیشوند. نه امریکا ونه کدام کشور دگر ونه کدام سازمان بین المللی حکومت همه شمول را برای افغانها تعریف کرده است زیرا بگمان اغلب هریک احساس نموده که تعریف حکومت همه شمول به تمام مردم جهان روشن است ونیاز به شرح بیشتر ندارد . مع الاسف طالبان و کافه ملت افغانستان که ازدانش عصری بقدر کافی بهره ندارند، به مفهوم چنین حکومتی به درستی پی نمی برند . برداشت افغانها از حکومت همه شمول محدود است و عبارت است از اشتراک مکرر قدرتمندان اسبق که در حکومت های آقایان کرزی و اشرف غنی شرکت داشتند . از همین جهت است که ملت و امارت اسلامی موافق نیستند تا بر عقب برگردند و مامورین دوره های پیشین را که اغلباً پیش طالبان روی ندارند دوباره در حکومتداری سهیم سازند . در واقع خصوصیات دولت همه شمول به مراتب جامع تر اند نسبت بر آنچه که ملت از دریچه حدسیات یا شایعات نادرست استفهام کرده است . تبعات فراگیر و علمی در موضوع دولت همه شمول ابتداء در سال دوهزار از طرف انگلستان آغاز یافت که متعاقباً امریکا، هند، آلمان، کانادا و دیگران شامل صحنه شدند و یک تعداد مطالب را به دولت همه شمول نسبت دادند که ذیلاً بطور فشرده ذکر می شوند :

۱- کدام اشخاص باید در عملیه تصمیم گیری به سطح ملی سهیم باشند .

۲- سهامت شان د قدرت سیاسی چطور و از کدام طریق عملی گردد یعنی متکی به کدام شواخص و ضوابط انتخاب یا انتصاب شان صورت بپذیرد .

۳- چه دلیلی برای اشتراک شان در حکومتداری وجود دارد که ایشان را واجد شرایط لازمه می سازد .

۴- کدام اشخاص و یا طبقات در اجرای امور بیشتر مؤثر و مشرانند و به چه دلیل .

۵- تاجه اندازه موضوعات فوق الذکر کیفیت تصمیمگیری را در مسائل مملکتداری بهتر و بارورتر می سازند .

۶- چطور و از کدام راه ملحوظات فوق الذکر در عمل پیاده شده می توانند .

اساساً حکومت یا دولت همه شمول جزء یک ( ملت همه شمول) پنداشته می شود . اساسات یک ملت همه شمول اولاً در سال ۱۷۸۷ در قانون اساسی امریکا به شکلی پایه گذاری گردید و سپس در اعلامیه جهانی حقوق بشر مؤرخه ۱۹۴۸ مفصلاً گنجانیده شد . به تاسی از قانون اساسی امریکا مقتضیات ملت همه شمول مشتمل است برحق افراد سنین هجده و بالاتر به دادن رأی در انتخاب اراکین بلند پایه دولت صرف نظر از نژاد و رنگ پوست و عقیده مذهبی شان، حق آزادی بیان و شرکت به مظاهرات صلح آمیز ، حق مصونیت در داخل منزل و بیرون از مسکن، مصونیت از داخل شدن پولیس به خانه های مردم و تلاشی و ضبط ملکیت شان بدون اجازه محاکم باصلاحیت و از به زندان بردن همشهریان بدون موجب ثابت شده، مصونیت از کوچ دادن اجباری افرادی که منطقه به دگر مناطق، مصونیت از محکمه شدن مکرر افراد به همان اتهاماتیکه یکبار از طرف محکمه تبرئه شده باشند، مصونیت از دادن شهادت افراد بر علیه خود شان در محاکم، داشتن حق اقامه دعوی در محاکم بر علیه یکدگر و منسویین حکومتی، مصونیت در مقابل تعذیب طاقت فرسا و غیر انسانی و تقاضای تضمینات خارج از توان شان، و حق مراجعه به محاکم غرض (دنباله در پایان ستون ۲ این صفحه)

## هراتی های عزیز. همه ملت شریک غم های تان است

در پهن دشت خاک که اقلیم مرگ هاست

با پای ناتوان و نفس های سوخته

هر سو دوان دوان - افسرده کودکان ز پی مادران خویش

دلدادگان دشت - سر داده اند گریه پی دلبران خویش



در جستجوی دختر خود مادری غمین - با صد تلاش پنجه فرو می برد به خاک - او بود و دختری که جز او آرزو نداشت اما چه سود ؟ دختر او ، آرزوی او - خفته است در درون یکی تیره گون مفاک

هراتیان عزیز و غمگین ! به شهدای تان رحمت حق ، به زخمی های تان شفای عاجل و کامل و برای ولایت تان کرم خداوندی و برای کُل سرزمین مان نجات از شر طالبان شرور و ظالم و بدطینت و مزدور بیگانه را از بارگاه رب العزت به نیاز می طلبیم . همکاران جریده امید

محمد امین احمدی

## مزاغ مسلمانی از اعتدال خارج شده است

به یاد شهدای مظلوم پلخمیری؛

۱. زمانی، کافر کشی و نفرت از کفار هدف نبود. از آیات قرآن در باب جنگ و جهاد بر حسب تحقیق این نکته بدست نیامد که کافر از آن حیث که کافر است، کشته شود و با آن دشمنی باید کرد. پیامبر اسلام هدف اساسی خود را - همانگونه که در قرآن مکرر ذکر شده است، هدایت و رهایی از «دشواری ها و بندها» اعلان کرده است و او را قرآن رحمت برای همه جهانیان می داند. به لحاظ تاریخی نیز خود پیامبر با کفار صلح کرد و در مدینه با آنان جامعه مشترک ساخت.

۲. دایره تکفیر در میان مسلمانان بسیار محدود بود، امام ابوحنیفه گفته بود ما اهل قبله را تکفیر نمی کنیم. لذا جامعه مسلمان از همان آغاز به سرعت به یک جامعه متنوع و مملو از تنوع در عقاید و آرا تبدیل شد و گرایش ها و تفسیرهای متنوع از اسلام و مسلمانی به وجود آمد و همه اهل قبله محسوب می شدند.

اما در نتیجه شایع شدن استفاده سیاسی از اسلام در نیم قرن اخیر هم کافر کشی و نفرت از کفار و هم تکفیر برخی از فرق اسلامی از قبیل شیعیان و صوفیان و... آتش کینه، نفرت، خشم، خشونت و بیرحمی غیر قابل وصف را در میان مسلمانان شعله ور کرده است. اما در واقع دود آن بیش از هر جامعه دیگر به چشم خود مسلمانان می رود .

برای مثال غزه در آتش می سوزد و در برابر همه این بیرحمی ها فقط تاسف و توصیه بشردوستانه نصیب شان می شود. اما در واقع، مردم این شهر دشمنان خطرناکی به شمار می آیند که اگر قدرت پیدا کنند یهودیان را زنده به دریا می ریزند و بر محفل جشنواره موسیقی شان حمله میکنند و تا می توانند میکشند، چون آنها را کافر و دشمن مسلمانان می دانند.

غرب به روی مسلمانان نمی آورد که ما در مورد آنها چه فکر می کنیم. لکن در واقع به شدت از مسلمانی ما می ترسد، داعش، القاعده و طالبان را پدیده های بیگانه و بی ارتباط با مسلمانی ما نمی شمارند و لذا بر احتی حماس به دلیل حمله بر جشنواره موسیقی و کشتن غیر نظامیان کافر، در ردیف داعش قرار گرفت و از آنها انسانیت زدایی به عمل آمد و چون عمق این خطر را بدون این که بر زبان آورند در خود مردم غزه میدانند، مردم این شهر رادستجمعی مجازات میکنند. به همین دلیل صدراعظم آلمان شدیداً محمود عباس را مورد حمله قرار داد که چرا حماس را محکوم نمی کند، در واقع معنای آن این است که شما همه از یک جنس می باشید.

نتیجه دیگر این نفرت و خشونت این است که فرقه های گوناگون مسلمان که گروه های اقلیت را در میان مسلمانان تشکیل می دهند، به طور سیستماتیک طعمه حملات انتحاری و تروریستی می شوند، مساجد و اماکن مذهبی شان مراکز دشمن محسوب می شوند.

تاریخه این کین و نفرت که آینه مسلمانی را تیره و تار کرده است، درمان نشود روزی خوش نخواهیم دید. وظیفه مسلمانی ایجاب می کند که شیعه و سنی در علاج ایندو درد یعنی کافر ستیزی و تکفیر گرایی، بکوشیم.

یاد شهدای مظلوم مسجدامام زمان پلخمیری را گرامی می داریم و برای مجروحان شفای عاجل و به بازماندگان صبر جمیل از درگاه ایزد پاک مسألت می کنیم. / (فیسبوک نویسنده)

\*\*\*\*\*

حل منازعه در حضور داوران منصف که خود متهمین انتخاب می نمایند .

اعلامیه جهانی حقوق بشر در زمینه حقوق افراد شرح بیشتر ارائه کرده است . مثلاً (دنباله در صفحه هفتم)

که در جهت رونق بخشی زبان پشتو و ایجاد تنگناها برای زبان فارسی در نوشته هایش مخصوصاً در سراج الاخبار افغانیه تبارز داد. این حرکت نرم و آهسته، در دهه دمو کراسی ظاهرخان به ثمر و اثر نشست. تفکیک بین دو واژه مترادف فارسی و دری محصول نامبارکی است که در دهه دمو کراسی رقم خورد و برای هر کدام مصداق جداگانه تعریف شد. طرح وحدت معنایی آن دو واژه از سوی اندیشمندان فارسی زبان، فریادی بود که ره به جایی نبرد.

ستیزه جویی حاکمیت علیه زبان فارسی به تدریج به یک سنت ماندگار و قانون نانوشته در فاکتور مسئولیت های اجتماعی حکومت ها تثبیت و صدر نشین شد. بخشی از حاکمیت، انگار گاهی مأموریت محوله داشت، مبنی بر قلع و قمع کردن مفاخر فرهنگی زبان فارسی. دوران تحکم و سلطه ظالمانه ی محمد گل مهنمد بر سرنوشت مردم شمال افغانستان، گواه صادقی بر مدعای ما است. نامبرده بخش اعظمی از آثار به جامانده از دوران شکوفایی زبان فارسی و دانشی که در بستر زبان فارسی به ثمر نشست، در محوطه شهر بلخ قدیم و دیگر اماکن باستانی یا منهدم کرد و یا زیر هزاران خروار خاک در همان محوطه دفن شد

با تسلط دوباره طالبان بر افغانستان بحث «فارسی ستیزی» بار دیگر داغ شده است. شماری از شهروندان و فرهنگیان، حذف زبان فارسی از مکاتبات بیشتر اداره های دولتی، تغییر تقویم هجری شمسی به هجری قمری و حذف نوروز از تقویم، سخنرانی های مقام های طالبان و حذف متن فارسی از لوح های اداره های دولتی را نشانه های روشنی از «فارسی ستیزی» (طالبان می دانند.

در تازه ترین اقدام وزارت تحصیلات عالی طالبان با صدور مکتوبی، به تمام استادان و کاردهای علمی دانشگاه های افغانستان دستور داده است که از اصطلاحات و کلمات «زبان دیگر» در آثار علمی خود استفاده نکنند.

در این مکتوب هفت ماده ای از استادان و کادری های علمی دانشگاه خواسته شده که از جمله از استفاده کلماتی مثل «دادگاه، دادستانی، دانشجو، دانشگاه و دانشکده» در آثار علمی، پژوهش ها، تالیفات و ترجمه های خود اجتناب کنند.

وزارت تحصیلات عالی طالبان همچنین تمام استادان و هیأت علمی دانشگاه های افغانستان را ملزم به تسلط و توانایی تدریس به هر دو زبان رسمی افغانستان (پشتو و دری/فارسی) کرده است. در مکتوب این وزارت آمده است که استادان باید با هر دو زبان آشنایی کامل داشته باشند و آثار علمی خود را به هر دو زبان بنویسند.

این اولین بار است که استادان دانشگاه های افغانستان ملزم می شوند به هر دو زبان فارسی و پشتو توانایی تدریس داشته باشند و مجبورند با هر دو زبان آشنایی کامل داشته باشند و آثار علمی خود را به هر دو زبان بنویسند. این اولین بار است که استادان دانشگاه های افغانستان ملزم می شوند به هر دو زبان فارسی و پشتو توانایی تدریس داشته باشند و مجبورند با هر دو زبان آشنایی کامل داشته باشند.

**فارسی ستیزی طالبان:** همزمان وزارت اطلاعات و فرهنگ طالبان بر «حفظ تنوع»، «رشد» و «توسعه» تمام «زبان های مروج» کشور «بدون تفکیک و امتیاز» تأکید کرده است اما این گروه از زمان تسلط بر افغانستان تاکنون، بارها متهم به «فارسی ستیزی» شده که موارد ذیل را در راستای تضعیف زبان فارسی اعمال کردند.

۱- تضعیف رسم الخط فارسی و به کارگیری زبان پشتو در بیشتر مکاتبات اداری دولت.

۲- تغییر تقویم سالانه کشور از شمسی به قمری و حذف برخی از مناسبت هایی که ریشه در فرهنگ و تمدن فارسی زبان ها دارد؛ مثل حذف رسمیت جشن نوروز از تقویم افغانستان و نیز حذف رخصتی روز عاشورا که بازم یک روز بزرگ و رسمی ویژه پیروان مذاهب اسلامی می باشد و حذف آن نوعی مقابله با فرهنگ غیرپشتون ها می باشد.

۳- جابه جایی کوچی ها در مناطق کلیدی فارسی زبان ها.

۴- به پایین کشیدن تابلوهای به خط فارسی از سر دروازه های برخی ادارات رسمی دولتی، مخصوصاً دانشگاه ها و خیابان ها.

۱- برخورد تبعیض آمیز ادارات دولتی نسبت به کسانی که به زبان پشتو صحبت نمی توانند و ایجاد سهولت برای مراجعین پشتوزبان.

۲- فارسی زدایی از متون نوشتاری به بهانه این که واژه ها ایرانی است.

۳- ارائه سخنرانیها و مصاحبه های مطبوعاتی مقامهای حکومتی فقط بزبان پشتو.

۴- تخلیه ادارات دولتی از حضور کارمندان غیرپشتون و تقرر عناصر پشتون؛ بدون کوچک ترین توجه (دنباله در ص ۸)

حامیه نادری

## فارسی زدایی و عصبیت آشکار قومی «سیاست دوگانه طالبان در قبال زبان های ملی»

بحث فارسی ستیزی پیشینه ای تاریخی در افغانستان دارد که از زمان ورود انگلیسی ها به هند نشات می گیرد. امپراتوری زبان فارسی در قاره هند و حاکمیت مطلق اداری زبان فارسی در حوزه افغانستان، هند و پاکستان در زمانی که انگلیسی ها به هند ورود پیدا کردند خیلی برجسته و مشهود بود و شکی نیست که تاریخ زبان فارسی تاریخ خیلی شامخ و قله بلندی است که جزء بهترین تمدن های دنیاست.

زبان راهگشای تمدن است. ما وقتی در یک مملکت زبانی مسلط داریم قاعدتاً سیاست مسلط داریم. فرهنگ مسلط داریم و اقتصاد مسلط را نیز داریم. انگلیسی ها برای اینکه بتوانند در هند حضور پیدا کنند و فرهنگ انگلیسی و اقتصاد انگلیسی را آنجا، ترویج کنند نیاز داشتند که علیه زبان فارسی اقداماتی انجام دهند. سیاست انگلیسی در دوستی با فرهنگ مولانا نیست لذا برای حذف فرهنگ مولانا نیاز داشتند فرهنگی جدید با سیاستی جدید داشته باشند. ادامه آن مبارزات یا جنگ علیه زبان و فرهنگ و تمدن فارسی رسیده به این مراحل که تقریباً جوان تر شده و اکنون در افغانستان نیز این وضعیت را می بینیم.

در افغانستان زبان فارسی و مفاخر پیوسته به آن، در گذر زمان، تجربه های تلخ و المناکی را آزموده است. سیطره حاکمیت ها به هر پیمانانه که عمیق و فراگیر می شد به همان پیمانانه بر تنگناهای زبان فارسی افزون تر و کینه توزانه تر می گردید. عصر دمو کراسی امان الله خانی که سرآغاز مرحله جدیدی از حیات سیاسی افغانستان پنداشته می شود؛ اما برای زبان فارسی شروع مرحله تازه تر از مضیق های اجتماعی محسوب می شود. روشنفکرترین عنصر زمانه امان الله خان، آقای محمود طرزی بود. او شالوده جنگ آرام و نرم علیه زبان فارسی را بنیان نهاد. آبخخور رفتارهای خصمانه ی دوران نادرخان و هاشم خان و محمد گل مهنمد در شمال کشور علیه مظاهر و مفاخر متعلق به زبان فارسی، اندیشه ناسیونالیستی محمود طرزی بود (ستون سوم)

\*\*\*\*\*

۳) ملا ضعیف می گوید خطر دیگری که بقا و استحکام امارت طالب را با خطر مواجه کرده، رفتار با زنان، به خصوص تعلیم زنان است. او کوشیده است با ادبیات قابل فهم برای دوستان طالبش اهمیت تعلیم و اجازه کار به زنان را برای بقای امارت این گروه گوش زد کند. به گفته ملا ضعیف، وقتی دختران و زنان برای تعلیم، تحصیل و کار به خارج می روند «عزت» (افغان ها بیش تر به خطر مواجه می شود نسبت به زمانی که آنان در داخل افغانستان این فرصت ها را داشته باشند.

او از نیاز حضور زنان در بخش صحت و تعلیم یاد کرده و گفته است که دختران باید به مکتب و دارالمعلمین و دانشگاه بروند و آنجا نیز به استادان و معلمان زن نیاز است. در بخشی از سخنانش به علاقه شدید مردم به تحصیل زنان اشاره کرده است. ملا ضعیف و خیلی ملاهای دیگر طالب درک می کنند که خلاف خواست های مردم و نیازهای زمان قرار گرفته اند و هر روز فشارهای خردکننده این دو نیرو را حس می کنند. از این رو به درستی نگران بقای امارت خودند.

ملا ضعیف که خود را در این مصاحبه نیز از بنیان گذاران گروه طالب می خواند، انتظار دارد نصایحش جدی گرفته شود و باعث «اصلاح» در سیاست و رفتار مسوولان امارت طالب گردد. اما از سخنان او پیداست که امیدچندانی به این اصلاح ندارد و از خدا میخواهد که ترس هایش تحقق نیابند.

در مستعجل بودن امارت طالبان گاه خود مسوولان قدیمی و کنونی طالب نسبت به برخی فرصت طلبان غیرطالب مطمئن تر به نظر می رسند. آنان می دانند که ظرفیت سیاسی، بشری و مدیریتی امارت طالب چقدر ناچیز است. می دانند که چگونه آنان توانسته اند در خلای حاصل از سازش های خارجی دوام کنند و با هر گونه تغییری در معادلات کنونی، فرصت شان به پایان خواهد رسید. اما بسیاریند تحصیل کرده گان، تاجران، متنفذان و سیاست پیشه گانی که به جای کار برای رهایی کشور از این تعلیق و بن بست، چشم به راه طرح ملا هبت الله و اصلاح طالب می نشینند و امیدوارند که این امارت بقا کند و مطابق میل آنان اصلاح شود و متحول گردد!

غیرطالبان نیز باید ترس های خود را جدی بگیرند. فردای فروپاشی امارت طالب، چگونه خواهد بود؟ گروه های غیرطالب چه قدر برای اداره کشور و ساختن نظام پایدار آماده گی دارند؟ چه تعداد از سیاسی ها به جای اندیشیدن به تعامل با طالب، مشغول کار برای افغانستان پس از طالب اند؟/.

## ترس ملا ضعیف از عدم بقای امارت طالب

منبع: افغان ایرکا

در مصاحبه ای که ملا ضعیف به تازه گی با شمشادنیوز کرده، نسبت به بقای امارت طالبان خیلی نگران به نظر می رسد. در دقیقه ۲۶ آن مصاحبه خبرنگار از ملا ضعیف می پرسد که کدام کمبود امارت طالبان شما را بسیار رنج می دهد. ملا ضعیف فوراً می گوید: بقای نظام و استحکام نظام.

البته او ادامه جمله را طوری بیان می کند که نگرانی اش بسیار عریان نباشد و برایش درد سر ایجاد نکنند. ملا ضعیف جمله اش را این گونه تکمیل می کند: بقای نظام و استحکام نظام آرزوی هر افغان دلسوز است.

این که در پاسخ آن سوال مهم، قبل از هر چیزی، عبارت «بقای نظام» از دهان او می پرد، نمی تواند تصادفی باشد. این عبارت گویا از ناخود آگاه ملا ضعیف می جهد و او با صدای بلند ادایش می کند، طوری که خودش نیز متوجه تندی سخنانش می شود و می کوشد لگام احساساتش را به دست گرفته و با زبان دیپلماتیک توضیح دهد که چرا نگرانی از بقا و استحکام امارت طالبان رنجش می دهد. در تلاش برای یافتن کلمات مناسبی که برایش مشکل زا نشود، از بیان مطلب اصلی دور می افتد و به دعا و ثنا و بیان آرمان ها روی می آورد. ملا ضعیف می گوید از خدا می خواهد که نظام بقا کند و مردم به آرامش و کار و زنده گی خوب برسند. خبرنگار رهایش نمی کند. احتمالاً گپ کمی کشاله دار می شود و ویدیو با زنگ تفریح قطع می گردد. وقتی دوباره ویدیو از سر گرفته می شود، خبرنگار می پرسد که این ها (خطرهای بقا و استحکام امارت) شما را می آزارد؟ ملا ضعیف باز هم بی حاشیه و رک اعتراف می کند: بلی، رنجم می دهد!

با این حال، او که خود را امارتی و از بنیان گذاران گروه طالبان می خواند و دوست دارد دوران ریش سفیدی را در آرامش، کتاب خوانی، گردش و بدون درد سر سپری کند، می داند که رک گویی بسیار، آرامش را برهم خواهد زد. از این رو برای بیان مطلبش عباراتی می جوید و باز هم رو به الله آورده می گوید فرصتی که خدا جل جلاله برای ما داده است «بسیار» بیش تر از انتظار ماست (دستانش را برای نشان دادن بزرگی این فرصت باز می کند و کلمه بسیار را به پشتو با تأکید زیاد ادا می کند).

سخنان ملا ضعیف در آن مصاحبه پر از تمجیدهای ملا عمر و طالبان و امارت است؛ اما او طالبان را می شناسد و با توجه به روایتی که دارد، کم و بیش آگاه است که در درون آن گروه چه جریان دارد. نگرانی هایش بسیار است و ترس هایی که درونش ریخته، غلبان می کند. با تمام ماست مالی، تمجید و دعا، نگرانی هایش سرک می کشند و او ناگزیر توضیح می دهد که چرا می ترسد.

او به این سه خطر اصلی برای بقای طالبان اشاره کرده است:

۱) ملت سازی. ملا ضعیف نگران است که مردم از کشور می گریزند و ملت دچار چنددسته گی است. به گفته او، این وضعیت می تواند زمینه ساز دخالت خارجی ها شود و امارت طالبان را بر باد دهد. او می گوید که با این وضعیت، دوام ثبات ممکن نیست. ملا ضعیف با توجه به موضع امارتی که دارد، می کوشد این سخنان را با لحن پیشنهادی بیان کند و می گوید که امارت باید همه افغان ها، حتا دشمنان سیاسی خود را زیر چتر بگیرد.

۲) قانونیت. او نگران بی بندوباری حقوقی است که زیر نام شریعت جریان دارد. ملا ضعیف می گوید درست است که شریعت سرمشق ماست، ولی باید در روشنایی شریعت قوانین ایجاد شود تا سرنوشت و آینده مردم در آن معلوم باشد. صلاحیت ها و مسوولیت های وزیران و مسوولان اداری معلوم باشد. اساسات تعامل با جهان در آن قوانین مشخص شود. او از نبود استراتژی سیاسی نیز در رنج است. ملا ضعیف می گوید که باید امارت طالبان دارای استراتژی ای باشد که براساس مطالعه منافع خود و منافع دیگران و ایجاد تعادل میان آن ها ایجاد شود تا مانع تنش با خارجی ها گردد و منافع امارت طالب را تضمین کند. ولی می داند که این کار در توان طالب نیست. از این رو به چشم سر می بیند که امارت شان بر لبه پر تگاه است.

**Maaid Weekly**  
**12286 Ashmont Ct. # 202**  
**Woodbridge, VA 22192 -7075 U.S.A.**  
**Tel/Fax : (703) 491-6321**  
**mkqawi471@gmail.com**

ناشر و مدیر مسنول: محمّدقوی کوشان

## شهزاده میرویس ظاهر در کابل درگذشت

میرویس ظاهر که جوان ترین فرد خانواده اش بود، روز گذشته جمعه به عمر ۶۶ سالگی در کابل درگذشت. بستگانش گفته اند که میرویس ظاهر یک شخص بردبار، حلیم و وطن دوست بود و آرزوی خدمت در وطن را در سینه داشت. محمد مصطفی ظاهر، نواسه ظاهر شاه گفت: «یک آدم حلیم بود. یک آدمی بود که هر کس را دوست داشت، وطن خود را دوست داشت، مردم خود را دوست داشت.»

شهزاده میرویس بدنبال کودتای ۱۳۵۲ محمد داوود از افغانستان خارج شد و در سال ۱۳۸۱ خورشیدی با پدرش به کشور بازگشت و از آن زمان تا کنون در کابل بود و پادشاه داشت.

نادر نعیم، خواهرزاده میرویس ظاهر گفت: «بعد از کودتای ۲۶ سرطان، به ایتالیا رفتند؛ جایی که پدرش حضور داشت و خدمت پدر خود را می کرد. وقتی که بابای ملت در سال ۲۰۰۲ دوباره به افغانستان تشریف آوردند، این ها هم با ایشان بودند.»

در محافل نزدیک به مرحوم میرویس گفته شده که ممکن است او را مسموم کرده باشند، چنانچه وقتی جسدش به تابوت گذاشته شد، هنوز از گوش و دماغش خون بیرون میریخت و همچنان شکمش به اندازه یی باد کرده بود که به سختی دربین تابوت جاگرفت. نکته

دیگر اینکه یکی از وابستگان نزدیکش به سبب مسایل زمینهای موروثی با او درمنازعه بوده است. /

محمد قوی کوشان باشهزاده فقیه میرویس ظاهر، جون ۱۹۹۸ روم، ایتالیا، گردهمایی حدود دهشتاد از فرماندهان جهادی و دانشمندان وطنی در خارج،

بدعوت مرحوم شاه سابق، روح شهزاده میرویس شاد باد که با هر موطنی مقابل میشد، بانام خویی و محبت و شکسته نفسی غیر قابل باوری صحبت و مصافحه می نمود.

\*\*\*\*\*

## بگذار نلسز ابگویند. من حقیقتها را مینویسم

جاودان - نگارنده ی متن: نظامی؛ فرستنده: محمد عثمان نجیب ما افغانها مردمی هستیم که کشور و تاریخ خود را با

خشونت و جنگ، دزدی و خیانت، جهالت و شرارت، زورگویی و تعصب و بخل بنیان نهادیم و تا هنوز پس از صدها سال هیچ قدمی به جلو برداشته ایم. ما مردمی هستیم که همواره اسیر حلقه های خودخواهی خانوادگی و قومی و قبیله ای و نژادی خود هستیم و حتا برای یکبار تلاش نکردیم خود را از آن راهایی بخشیم. ما مردمی هستیم که از این گونه زندگی لذت برده ایم و به آن ادامه داده ایم. ما تنها مردم روی زمین هستیم که همواره در مورد حق، خدا، عدالت، اسلام، برادری و اخوت حرف می زنیم اما اولین کسانی هستیم که آنها را در کمال بی شعوری نادیده می گیریم و دقیقاً برخلاف آن عمل می کنیم. ما افغانها مردمان ۹۹ فیصد بی عزتی هستیم که اگر بدانیم دست کسی زیر سنگ است آنرا بیشتر فشار می دهیم، اگر بدانیم کسی نیازمند است از او بیشتر دریغ می کنیم، اگر بدانیم کسی ضعیف تر است او را بیشتر تحقیر می کنیم، اگر بدانیم در حال غرق شدن هستیم دوست داریم دیگران را هم غرق کنیم. ما تنها مردم روی زمین خواهیم بود که اسیر بدخواهی های خود شده ایم، و باید بشویم. احساس می کنم این حق ماست که در کمال فرومایه گی و حقارت بمیریم، چون ما خود همین سرنوشت را برای خود و دیگران خواسته ایم، چون ما هیچگاه خود را در برابر زندگی دیگران مسوول احساس نکرده ایم، هیچگاه همدیگر را به چشم یک انسان و برابر با خود ندیده ایم، چون ما همیشه خود را برتر و دیگران را پست تر دانسته ایم و امروز اسیر خودخواهی و جهالت خود شده ایم. می دانم که رگ غیرت تان پندیده است و شاید برابم ناسزا بگویند!

ولی لطفاً یکبار به گذشته برگردید و به این فکر کنید که ما منحیت یک انسان برای هم چه کار ارزشمندی انجام داده ایم به جز اینکه هر روز بیشتر از دیروز نسبت به همدیگر بدبین باشیم. رذالت میدان هوایی کابل و سقوط انسان را به یاد آورید، به کودکان و زنانی فکر کنید که زیر لگدهای یک مشت انسان های خودخواه لگد کوب شدند، به رئیس جمهور فراری خاین و ظن فروش فکر کنید که یک ملت و مملکت را قربانی خودخواهی و تعصب خود کرد، به برادر متعصبش فکر کنید، به افغان هایی فکر کنید که با سرازیر شدن مهاجرین در پاکستان ایران و ترکیه به جای حمایت از آن ها کرایه های خانه ی شان را پنج برابر افزایش داده اند.

ما مردمی هستیم که نه به آینده فکر می کنیم، نه به گذشته، نه به خود، نه به دیگران، نه به آبادی، فقط دوست داریم در قدرت و امتیازات شریک باشیم بدون آنکه به (ستون ۲)



قرآن شریف ذبیحه ابراهیم ع رافرنزند نخستین یعنی اسمعیل ع میداند که در سن پانزده الی شانزده ساله بود ولی در مدارک تورات و تاجایی در اناجیل، اسحاق ع را ذبیحه ابراهیم ع قلمداد مینماید. اسحق پانزده سال بعد از اسماعیل در کنعان تولد شد. تورات داستان ذبیحه او را چنین حکایه می نماید: «خداوند خواست که ابراهیم را بیازماید و بالایش ندا کرد یا ابراهیم! ابراهیم گفت حاضر م و از دل و جان تسلیم فرمان خدا. خداوند گفت اسحاق فرزند محبوبت رابه سرزمین «مورای» بصر و در بلندی های آن سرزمین که ترانشان خواهم داد او را برای من ذبیح کن.

ابراهیم دوتن از نوکران خود را با خود گرفت و بسوی سرزمین مورای رفت. وقتی به جای موعود خداوند رسیدند، او نوکران خود را گفت شما همین جا باشید، اسحاق را گرفته و به آن بلندی رفت و این روز سوم بود. ابراهیم هیزم، کارد و سنگ چقماق برای آتش با خود گرفت. اسحاق گفت پدر هیزم و چقماق داریم گوسفند کجاست؟ ابراهیم گفت فرزندم گوسفند را خداوند تهیه میدارد.

وقتی در بلندی موعود رسیدند ابراهیم هیزم راهموار کرد، دست و پای اسحاق را بست و کارد را بلند کرد تا در گلوی او بگذارد که فرشته یی ندا زد که یا ابراهیم! دستت را بلند مکن بالای پسر، هیچ عملی در حق او مکن. تو ماموریتت را انجام دادی، تواز ذبیح فرزند محبوبت به راه مادر یغ نکردی، قربانی ات پذیرفته شد. وقتی ابراهیم ع به آنسو نگاه کرد، چشمش به چچی افتید که در میان سبزه زارها می چرید. ابراهیم ع رفت و آن قچ را گرفت و براه خدا ذبیح کرد.

ابراهیم علیه السلام ۱۷۵ سال عمر کرد و ساره به سن ۱۲۷ ساله وفات نمود و هر دودرمغاره ایکه ابراهیم ع در کنعان (فلسطین امروزی) خریده بود دفن اند که در حیران امروزی زیارتگاه خاص و عام است. ولی در مورد هاجر معلومات چندانی وجود ندارد، هاجر بانوی دردمندی بود که جوانی اش با زجر فرعونیان سپری شد، درد و غم فراوانی را در زندگی چشید، سختی و بی عاطفگی بیابانها و ریگزار های سوزان را لمس کرده است، ولی لطف و نظر خداوند رحمان براو بود که او را همسر پیامبر بزرگ و با عظمتی چون ابراهیم ع ساخت و در دامانش پیامبری را پروراند که او رسول و نبی خدا در آن وادی لم بزخ، که نزدیک بود اسماعیل ع هلاک گردد مبعوث کرد.

هاجر را خداوند به آن مقامی بلند برد که از اولاده او امام پیامبران و رحمت بر عالمیان را فرستاد و خداوند ج به تقاضای ابراهیم ع لیبک گفت و آخرین رسول نبی خود را در آنجایی که هاجر و اسماعیل متوطن گردیدند، از میان اهل آن سرزمین ریگزار برگزید و عیسی پیامبر ع برای قوم خود از آن بعثت گفت که ای بنی اسرائیل من رسول خدا هستم، آنچه از رسولانی که قبل از من مبعوث شده اند تصدیق می نمایم و شما را به آمدن رسولی بشارت می دهم که نامش (احمد) است.

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمیداً مجید.

*یاددهانی عذرانه، خوانندگان ارجمند هفته نامه محبوب امید! بنا بر رضیق بودن جای نشر، نوشته «سرگذشت ابراهیم پیامبر ع» را در اینجا توقف میدهم.*

*زندگی ابراهیم علیه السلام خود یک مبارزه بر حق و قبول دشواریهای هولناک برای آزادی و حریت است و هدف از نشر این مقاله هم همین بود تا ما هرجایی که هستیم و در هر سن و سالی که قرار داریم، برای نجات وطن از جنگال گروه طاغوتی مزدور ظالم فرعون صفت طالب مبارزه نمایم. هر حرف، هر قدم و هر قدم درین راه شایان تمجید است و موثر. زندگی ابراهیم ع درس بزرگی در راه این مبارزه و امید روشنی برای پیروزی حق بر باطل است. سرگذشت این پیام اولی العزم و برگزیده نشان می دهد که نباید هراسان بود، وطن آزاد می شود و گروه ظالم بی دین و مزدور طالب نابود شدنی است. ومن الله التوفیق /*

## مشایخ لوگر

پیر دستگیرش می گردید و پس از چاشنی خوان محبت مرشد خویش روانة اقامتگاه خود حصارک لوگر می شد.

بدخواه تو خواهد چو تو گردد به بزرگی

هرگز نشود سنگ سیه لؤلؤی شهور

چون تونشود هر که به شغل تونزد دست

زن مردنگردد به نکوبستن دستار / \*\*\*\*\*

(\* دنباله از ستون سوم): مسوولیت پذیری آن فکر کنیم. آیا هنوز فکر می کنیم ما شایسته ترحم، لطف و مهربانی جهان و دیگران هستیم؟ ما حتا با وجود این همه باز هم به اندازه کافی بی شعور هستیم که خانه خود را با دستان خود آتش می زنیم ولی از همسایه خود بخاطر نجات ندادن مان شکایت می کنیم! ما یک احمق به تمام معنا هستیم! (دنباله در صفحه ۶)

انجنیر عبدالصبور فروزان نیوجرسی

## سرگذشت ابراهیم نبی علیه السلام

**بخش آخرین:** ابراهیم ع در اندیشه شد که چرا کارد کارش را انجام نمیدهد کارد را آرمود سخت بران بود، مگر هراسان شد که مبدا در انجام امر خدا کاستی رخ داده باشد. روبروی آسمان کرد و استغفار نمود و گفت: یا پروردگارا عالمیان، من و اسماعیل رادرین آزمون پیروز گردان، ذبیحه ام را قبول فرما و در انجام آن مارا مدد کن. «گردن لطیف اسماعیل را بایک دست لمس کرد و بادست دیگر کارد را بران گذاشت و بانمام قوت فشرده ولی کارد به امر خدا فرو نرفت. فرشتگان درهمه جا بودند و باحیرت و تعجب صحنه هولناک قربانی فرزند را توسط پدر نظاره میکردند، ایمنان ایقاد ابراهیم ع و اسماعیل ع را ستایش مینمودند. ندا از غیب آمد که «یا ابراهیم مرحبا به تو! به تحقیق آنچه در رویا بتوامر شده بود بدرستی و صداقت انجام دادی و آن آزمون عظیمی بود، برایت ذبیحه یی فرستاده ام آنرا نذر کن که رسم نهادینه در میان پیروان تومیسازم تا به یاد پیروزی تو در آزمون بزرگ، همه ساله به قربانگاه روند و گوسفندی را نذر نمایند. سلام خدا بر تو باد ای ابراهیم که مومنی و از خاصان من، سلام خدا بر تو باد ای اسماعیل که صادق الوعدی و رسول و نبی منی!

ابراهیم ع آن ذبیحه را قربانی کرد، دست محبت و مهر پداری به موها و سر و صورت اسماعیل کشید و هر دو پدر و فرزند از آن خوشنود بودند که خوشنودی خدا را حاصل کرده بودند.

در کتب یهودیان و نصرانیها از هاجر به تفصیل بیشتر حرف زده نشده و فقط یاد آور شده که او کنیزی بود در مصر و فرعون اورابه ساره داد تا در خدمت او باشد و او را خدمه ساره معرفی کرده اند. در مدارکی که به تورات نسبت داده میشود میگوید که چون ساره برای ابراهیم ع فرزندی نیاورد، هاجر رابه او داد تا خدمت ابراهیم را نمایندولی بعد وقتی دریافت که هاجر حامله شده است، برآشفته میشود و به ابراهیم ع میگوید که من این کنیز را به تو دادم و تو با او رابطه قائم کردی و حامله اش ساختی، خداوند میان من و تو در روز حشر داوری کند!

در مدارکی که مربوط انجیل است تحریر شده که بعد از آنکه هاجر حامله شد، ساره رویه اش تغییر می کند به اندازه یی که هاجر مجبور میشود از خانه فرار نماید و در بیابان در کنار چشمه یی دور از همه زندگی میکند که فرشته یی آید و برایش میگوید که دوباره بخانه برگرد که در بطن فرزندی داری از ابراهیم و خداوند از آن فرزندیک ملت بزرگی را بوجود میآورد. ولی در مدارکی که به تورات نسبت داده میشود آمده که ساره ابراهیم ع را مجبور میسازد که هاجر را با طفلش از خانه اخراج نماید و به ابراهیم میگوید که من نمی خواهم که نسلهای آینده تو از فرزندان کنیز باشد. مدارک یهودیان اضافه مینماید که ابراهیم ع ناچار یک بوجی غذا و یک مشک آب را در بالای شانه های هاجر میگذازد و طفلش را نیز بالای شانه هایش میگذازد و او را با طفلش که اسماعیل ع است از خانه بیرون میکند.

هاجر با طفلش به صحرا میرود و در ناحیه «بیر الشبه» سکونت مینماید. نان و آب آهسته آهسته به خلاصی میرود، بکروز وضع طفل از نبودن آب خراب میشود و هاجر اورابه زیر بته یی میگذازد و خود دور میرود و میگوید من به چشمانم دیده نمیتوانم که در پیش رویم طفلم جان دهد و خود فریاد و گریه هاسر میدهد. خداوند به هاجر صدامیند که من گریه ترا شنیدم چه مشکلی داری، هراسان نباش برو و دست پسرکت را بگیر و بیاور. هاجر طفل را آورد ولی از غصه چشمانش پت بود، خداوند به هاجر گفت چشمانت را باز کن، وقتی چشمانش را باز کرد چاه آبی را دید و از آب آن مشک را پر کرد و طفل را آب داد. مادر و پسر در آن بیابان در ناحیه «پران» زندگی کردند و اسماعیل با دختر مصری ازدواج کرد.

جالب این است که ماجرای تولد اسحاق نبی ع در قرآن عظیم الشان و در مدارک تورات و انجیل شباهت هایی با هم دارند و در هر سه منبع آسمانی از آمدن فرشتگان به نزد ابراهیم ع ذکر مینمایند. وقتی ابراهیم بعد از سفر طولانی و پرمشقت دوباره به کنعان جایی که زمین وزراعتی داشت و خانه ای برای ساره اعمار کرده بود بر میگردد، چند فرشته به شکل انسان پیش او میآیند و سلام میدهند. ابراهیم ع به ساره میگوید که غذای خوب برای مهمانها پزند و خود گوساله یی را ذبیح کرده بریان مینماید و نزد مهمانهای آوردولی مهمانها از آن غذا هانمیخورند. ابراهیم ع در هراس میشود، آنها میگویند ای نبی خدا تشویش مکن هراسی نداشته باش، ما فرستاده از جانب خداوند هستیم و مزده از خالق خود برای همسرت ساره آورده ایم که خداوند اورابه فرزندی بنام اسحق نبی مزده میدهد که از او یعقوب نبی که اسرائیل نام دارد تولد میشود. ساره که در دهن خیمه ایستاده بود حرف ها را شنید و تسمی کرد که چطور عجزه یی چون من هشتاد نود ساله از شوهر شیخ فانی نود و نه ساله صاحب فرزندی می شود. فرشتگان گفتند که این دستور خداوند است.

خواجه محمدنعیم صدیق وودبریج، ورجینیا

**مشایخ لوگر** (۸)

حاجي صاحب ملاعبدالکريم

گر تأمل پرده بردارد ز روی این بساط

هر کف خاکيست چندين جام جم درآستين (بیدل رح)

خواجه صاحب ملاعبدالکريم آخندزاده فرزندملاعبدالحکيم پاننده خيل صديقي نسب، درقریهٔ حصارک لوگر دریک خانوادهٔ متدين و علم دوست به دنياآمده است. بعدازتحصيل علوم ظاهر نزدپدربزرگوارشان به تصفيه وتزکیهٔ باطن پرداخت ودست ارادت بدامن بزرگمرد زمان محمداآفاق مجددی زده به مراتب عالی رسيدند. پس ازعودت ازمحضرمحمداآفاق مجددی ازذهلی به ميهن آبایي خویش، دست ارادت بسوی حضرت عزيزاحمدجعدی(پيرزاده) درپنجشیر درازنموده تاينکه مأذون گشته به دعوت خلق الله بسوی الله و احمدمتعالم پرداخت .

ملاصاحب عبدالکريم قريحهٔ شعری داشته خواص سوره های قرآنکريم را مانند سلسله الذهب بيان داشته، همچنان اوراد يومیةٔ خود راازشبه تاجمعه به نثرسلیس وساده درقيد تحریردرآورده است که خوشبختانه آثارگرانهای او درکتابخانهٔ مولاناجلال الدین بلخی دربرکی برک لوگرموجوداست.

همشیره زاده های اوخواجه عادل شان، خواجه گلاب شاه، خواجه حکيم شاه، خواجه داودشاه وخواجه لايق که ازمجاهدين سرسپردۀ اسلام درمقابل روس جهانخور بودند حکايت مينمايند. ازملاصاحب عبدالکريم کتابخانهٔ بزرگی به فرزندش ملاسراج الدين بازماده وشايقين استفاده می نمودند.

خلیفه صاحب فضل احمدصاحبزاده میفرمودندیک تفسير قلمی منقش ازطرف ملاصاحب عبدالکريم بمن اهدا گردیده، همچو جان آنرا نگهداری می نمايم. از جناب ملاصاحب سه فرزند بنام های ملاسراج الدين، نجم الدين و سکندر و چهاردختر به يادگارمانده است.

ملاصاحب تاآخرين رمق حيات به تدریس بلاوقفه پرداخته شاگردان زیادی رابه جامعهٔ اسلامی افغانستان تقديم نموده است. بالاخره درمحل زادگاهش قريةٔ حصارک پدرودحیات گفته درهمانجاخاک سپرده شد. روحش شاد و يادش گرامی باد !

**جناب باباصاحب حصارک (رح)**

چه حاجت است به تحصيل علم عارف را

زخود برآمده را نردبان نمی بايد (صايب رح)

جناب شيخ غلام محمدفرزند شيخ حاجي لعل محمد فرزند شيخ صالح محمد، شخصيت بزرگواريست که درعصر وزمان شان فرید وقت بودند. زادگاه ايشان شهرباستانی قندهاربوده ولی در حصارک لوگراقامت داشتند. جناب شان حنفی مذهب، قادری مشرب و درانی نسب بودند، ودست ارادت به دامان فيض بارحضرت نقیب صاحی پيرسيدحسن گیلانی، که ازدودمان بلافضل حضرت محبوب سبحانی سيدعبدالقادرجيلانی ميباشد زدند.

جناب شيخ الاعظم باباصاحب درپخش ورونق طریقهٔ عالیةٔ قادریه هيچ نوع تساهل ننموده، ارادتمندان زیادی ازهرسو به دامان شان می آويخت. موصوف مريدان وارادتمندان خود رانیکو تریه و رشدمعنوی داده اند. خلفای جناب شان درگوشه وکنارميهن عزيزمان همچو شمع مشعشع درخشش دارند، وبه رهنمائی مخلصين ايشان کمرهمت بريسته اند، ازآنجمله یکی هم جناب سيادت پناه سيدحميدالله آقای واعظی که واقعأشايستگی هرنوع ستايش را دارند، زيربهمه اوصاف خجستهٔ محمدی(ص) متصف وبه فضايل وكرامات منتسم هستند، درخواجه جم(قرغه) باغچهٔ حضرت غوث رابه نورسيمای مبارک شان که نمايانگر ازائر سجوداست منورساخته، ميباشد. لنگرشان تا هنوزگرم است وصدهانفر روزانه درخانقاه ازدسترخوان گرم شان مستفيد می گردند.

جناب باباصاحب بروزسه شنبه ۱۱قوی ۱۳۵۴ش برحمت حق پيوست وروح برفنوح شان بسوی گلزار وحدت ذوالجلال پرباز نمود ودر قريةٔ حصارک دفن گرديدند. جناب شان صاحب کشف وكرامات زیادی بودند وخوارق زیادی نسبت به سايراولیای زمانش ازوی به ظهور ميرسيد، بنأ همچون منصور حلاج طرف طعن واعتراض علمای ظواهرقرارمیکررفتند، ولی اوشان ازاینهمه اختلافات واعتراضات نهراسيد ومستانه راه خویش راپيگیری نمود. (طبعاً از اولیای طریقهٔ عالیةٔ قادریه نسبت به سايرطرق خوارق بيشترمشاهده ميشود.)

هرگاه عشق مرشد بزرگوارش سر و جان او را فرامیگرفت، سرشار ودیوانه وار ازطريق(لته بند) راه سرخورد راپياده پيش میگرفت، درمسیرراه هر (دریوری) برای اين ملنگ محاسن سفید مسن موترخود را ايستاده میکردکه باما برو، اوشان نمی پذيرفت وبحق آن دريور دعاها میکرد. زمانیکه در سرخورد به مزارحضرت نقیب صاحب ميرسيد سررا ازپانمی شناخت ومحو اسرارپروردگار در تماشای اشجار خرم(نخلستان) باغ ومزارپرانوار (صفحةٔ سه )

مشتاق احمدکريم نوری

**پسداشت زنها. حرمت فرهنگها.ونوعیت سیلستا**

اهدأ به جناب داکنر عنایت الله شهرانی شخصیت چند بعدی ، معلم و مربی که هفت دهه میشود تدریس میکند، معلم بهارداانش وپيامرسان سرسبزی- سپاسگزار همه معلمين خودهستيم که درهمه عرصه هاتا حال ازچشمه زلال معرفت شان ، دانستن و انديشیدن را آموختيم

پنج اکتوبر روز جهانی معلم ، استاد، آموزگار، مربی، مدرس، دبیر است خداوندج می دانست بشر نیاز به علم و دانش دارد و آدمی تشنه علم و دانش و رهنما، و بشر به کسی داناتر برای هدایت نیازمند است کسی که بتواند استعداد های آدمی را در باید و بهترین ها را در وجود شان ایجاد کند . بنا براین خداوندج معلم را آفرید. در کتاب دل نویسم بامداد- ای معلم روز تو مبارکباد . عارفان عشق عاشق می شوند-بهترین مردم معلم می شوند-عشق با دانش متمم می شود – هر که عاشق شد معلم می شود. روز معلم به همه استادان گرانمایه و پرمایه از جمله مادر عزیزم خانم بی بی حاجی هما نوری که یک عمر معلم بودند و تدریس کردند تبریک و تهنیت می گویم. در هفته قبل جنرال اسامبله سازمان ملل متحد در نیویارک بر پا شد این هفتاد و هشتمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد ، که همزمان هم هفتاد و پنجمین سالگرد تصویب منشور جهانی حقوق بشرنیزمیباشد که طبق معمول در هفته سوم ماه سپتمبر در نیویارک همه ساله درسه شنبه سوم ویرابربه ۲۱سپتمبرکه روزجهانی صلح نیز مسما گردیده بر پا شد . چه وقت ها و غایت های بود که در زمان جمهوریت سر وفد و هیأت رفتن به ملل متحد بین ارگ و سپیدار دعوا می بود که فلانی در ترکیب باشد و فلانکی هم نباشد در سال اخیر که آخرین کوکه و یا فانه به تابوت رژیم اشرف غنی زده می شد حمدالله محب را به حیث ریس وفد دولت کابل روان کردند اما چه آمدن بیجا و حضور ی بی حضور، نوبت سخنرانی نماینده دولت افغانستان که به اساس الفبای انگلیسی در روز اول اجلاس می باشد ولی حمدالله خان به مثابه خینه بعدازعیددوروزبعتر رسید درحالیکه نامبرده در واقع مدیرپیشرد جنگ و دفاع را مدیریت میکرد به همه حال در این قسمت باز بخیر بیشتر در برنامه تلویزونی ام دریچه سخن صحبت خواهم نمود . اما جالب بود که در شرایط جنگ او کراین ، ولادیمیر زلنسکی ریس جمهور او کراین با لباس نظامی و اینکه او را در نقش یک سر قومندان اعلی تمثیل می کرد آمده بود و او هم از وقت داده شده خوب استفاده ایزاری نمود او گفت اهمیت غذا در شرایط موجوده نسبت به سلاح زیادتز است او گفت غذا از طرف مسکو گروگان گرفته شده در ضمن اضافه کرد که به شیطان نمی شود اعتماد کرد او از سانحه هوائی که منجر به قتل فرمانده واگنر بریکوژین شد ، نیز اشاره کرد این در حالی است که نشانه های در پی آن انفجار رموز تا به حال در هاله از ابهام باقی مانده. در این جنرال اسامبله از آپارتاید جنسیتی یاد شده اما اینکه صبغه رسمی به خود بگیرد و به رسمیت شناخته شود هنوز هم کار و کوشش همه جانبه می خواهد در روز اول اجلاس جنرال اسامبله ۷۸سازمان ملل متحد سخنرانی آنتونیو گوتراش سرمنشی سازمان ملل متحد جالب بود او گفت دنیا با دشواری های جدی روبرو است و ما نمی توانیم به همه مشکلات رسید گی مؤثر نمایم . بسا از نهاد ها و کشور ها به جای حل مشکل ، خود بخشی از مشکل می شوند. شکاف بین قدرت های نظامی و اقتصادی و بین شمال و جنوب و شرق وغرب درحال فزونی است آقای سرمنشی آنرایک شکستگی بزرگ بر شمرد و هشدار دادکه دموکراسی در خطر است .

سران بسا از کشور ها هنوز تغییرات اقلیمی را احساس نکرده اند و جدی نگرفته اند که به یک چالش کلان مبدل شده، و دنیا در آستانه خارج شدن از خط است. گوتراش از جمله روسیه به او کراین یاد نمود که خلاف و نقض منشور ملل متحد است و جهان به محصولات غذایی آن دو کشور نیاز دارند. هر چند سرگی لاروف وزیر خارجه روسیه به تردید سخنان منتقدین پرداخت در مجمع عمومی امسال از رؤسای کشور های که اعضای دائم شورای امنیت ، به جز جو بایدن ریس جمهور ایالات متحده دیگران نبودند نه ریس جمهور روسیه و نه هم ریس جمهور چین بود و نه ریس جمهور فرانسه بود و نه هم از انگلستان وفد بلند پایه نبود. سخنرانی داسیلوا لولا ریس جمهور برازیل او نیز از جمله رهبران سر شناسی بود که در ساعات روز اول اجلاس ۷۸بیانیه داد او در سخنرانی اش بی عدالتی، و شکاف بین اغنیا و فقرا و هم گرم شدن کره زمین و تغییرات اقلیمی را یاد نمود و از بی عدالتی و جای گزین نمودن نیولیبرالیسم با نظام های دیکتاتوری و ملی گرایی افراطی یاد نمود و هشدار داد. او شورای امنیت را در حال از دست دادن جایگاه و پایگاه اش دانست که اعضای دائم آن در کشور های دیگر جنگ راه می اندازند و حکومت عوض می کنند. لولا در انتخابات ۳۰اکتوبر سال قبل ۲۰۲۲ میلادی با شکست دادن زائیر بولسونارو در یک رقابت تنگاتنگ بر حریف اش پیروز شد او را یکی از محبوب ترین روسای جمهور برازیل و یکی از پر طرفدارترین و خوش دار ترین سیاستمدارن جهانی می شمارند.

استادمحمد محق کانادا

**ادبیات پر خاشگری وجوامع جنگزده**

جوامعی که در گرداب جنگ‌های گوناگون داخلی و خارجی فرو می‌غلندت گرفتار دور باطلی می‌شوند که رهایی از آن بسیار دشوار می‌شود. در این جوامع وضعیت روانی بسیاری از شهروندان دچار آشفتگی شده و تعادل خود را از دست می‌دهد، و گفتار و رفتارشان به افزایش تنش‌ها و درگیری‌ها می‌انجامد. بخشی از این آشفتگی در شکل‌گیری ادبیات پرخاش‌گری و سیتزه‌جویی نمایان می‌شود و زبان‌های زمخت همراه با خشونت کلامی را پدیده می آورد. به عبارتی تیغ بران جای خود را به تیغ زبان می‌دهد و به جای استفاده از تیروتفنگ، کلمات زننده و تجریح‌کننده کاربرد وسیع پیدا می‌کند.

افغانستان کنونی نمونه‌ای تمام‌عیار از یک جامعه جنگ‌زده و گرفتار خشونت است و یک بخش از این خشونت در سطح گفتار و زبان زخم‌زننده به خودآشکارگی می‌رسد. در سبک نوشتاری شمار قابل توجهی از شهروندان افغانستان، به شمول یک بخش از چهره‌های باسواد و نسبتا معروف، پناه بردن به کلمات طعنه‌آمیز و تحقیف‌کننده، بابارعاطفی تلخ دیده میشود که نوعی از عقده‌گشایی و آسیب‌رسانی به هر نحو ممکن را تداعی می‌کند. مثلا، شماری بدون شناخت دقیق از طرف مقابل و پیشینه و اکنون او و بدون اشراف بر نوشته‌ها و دیدگاه‌هایش، با جزم‌گرایی و کلی‌گویی بر وی هجوم می‌برد و به جای نقد دیدگاهش، به در هم شکستن اعتبار شخصی‌اش می‌پردازد. برای این کار، هر کس بنا به سلیقه فکری و ایدیولوژیک خود، اسلحه‌ای از زرادخانه ادبی و گفتاری اش بر می‌گزیند و به سراغ طرف مقابل می‌رود.(صفحةٔ پنج)

\*\*\*\*\*

البته لولا در سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ هم زمام امور برازیل را بدوش داشت و زندانی هم شده و این بار سوم اش است که به قدرت در برازیل می‌رسد .

در روز اول مجمع عمومی هفتاد و هشت جو بایدن ریس جمهور ایالات متحده باد های از دل بیرون کرد او با اشاره به موضوع اقلیمی یاد آوری نمود که سوخت فیسلی باید کاهش داده شود او که به نحوی کشورش میزبان سران جهان است چون ( مقر سازمان ملل متحد در نیویارک و ایالات متحده امریکا ) قرار دارد هکذا او ضمن همکاری به او کراین، یاد آور شد که به تهران اجازه دستیابی به سلاح هسته ای را نخواهد داد و با همکاری شرکایش به مهار فعالتهای بی ثبات کننده که امنیت منطقه و جهان را تهدید کند، ادامه خواهد داد. البته ابراهیم ریزی ریس جمهور ایران که در این اجلاس سخنرانی نیز داشت از عدالت جهانی و تمکین بر حریم کشور ها و عدم مداخله صحبت نمود. و جواب داد . جالب بود که گیلاد هاردان سفیر اسرائیل در ملل متحد که در وقت سخنرانی آقای ابراهیم ریزی عکس مهسا امینی را بلند و حمل می نمود توسط سکریتی و محافظان ملل متحد از اجلاس کشیده شد. رجب طیب اردغون ریس جمهور ترکیه که در ماه می درانتخابات نفس گیربر کمال اوغلو غلبه نمود. از موضع آذربایجان به خاطر منطقه قره باغ بر ضد ارمنستان جانبداری نمود و هکذا از یک دولت همه شمول مبتنی بر توافق نامه دوحه در افغانستان طرفداری نشان داد و همین طور امام علی رحمان ریس جمهور تاجکستان و شوکت ضیا ریس جمهور ازبیکستان و دیگر سران آسیای میانه با وجود کشیدگی حقاّبه مبنی بر استفاده از حقاّبه در یای آمو و اینکه سرحدات شان از طرف مرز افغانستان به خاطر بنیاد گرایی و داعش با خطر مواجه است آنان نیز از یک حکومت همه شمول ممثل اراده و مظهر خواسته مردم جانبداری نمودند. در این اجلاس اندری دوداها ریس جمهور پولیند ریس جمهور پولیند از موضع او کراین دفاع کرد و آن حمله را به مثابه حمله آلمان نازی به پولند و یا لهستان دانست که در سال ۱۹۳۹ عیسوی اتفاق افتاده بود وی گفت قلدری و ارعاب نباید چیره شود و حاکم بماند و گسترش یابد و رؤیای تفکر بر دیگران باید که خاتمه یابد . هکذا از سیلاب های اخیر و زلزله ها و تکانه های ارز و ارزش نیز در سخنرانی سران و وزیران خارجه کشورها یاد شد آنچه که دیده شد که مردپیریا پیرمردمستقردر کاخ سفید جو بایدن از افغانستان رها شده به حال خودش یادی نکرد او در سخنرانی سه شنبه ی سوم ماه سپتمبر اش به صورت تلویحی از حقوق زنان و دختران در سرا سر گیتی یاد نمود و گفت فرق نمی کند که این زنان در ایران هستند و یا هر جای دیگر از دنیا که باشند و از زنان مظلوم افغانستان و کشور آسیب دیدهٔ مایادی ننمود، کشوری درد دیده که وحدت ملی اش صدمه دیده وحتی برای یک نامزداحتمالی کاندیدا جایزه صلح نوبل بيشتر ابراز نظر ها از چنبره قومی مورد جر وبحث قرار می گیرد تا از زاویه و روزنه کاری .

دعا می‌کنیم به قول حضرت مولانای بلخ: ای دهنده قوت و تمکین و ثبات – خلق را زین بی‌ثباتی ده نجات. گپ ها زیاد است اما به خاطر تاکید بر فشرده نویسی و کوتاه گویی ناگزیر بر ختم این نوشته نقطه می‌گذارم /

نصیراحمد رازی

سدنی ، استرالیا

**واژه های تصوف در مثنوی شریف**

لوح محفوظ:

منبع حکمت شود حکمت طلب فارغ آید او ز تحصیل و سبب  
لوح حافظ لوح محفوظ شود عقل او از روح محظوظی شود

در اصطلاح شرع، جسمی است بالای آسمان هفتم که در آن احوال و حوادث گذشته و آینده نوشته شده است و بروایت ابن عباس، لوحی است از مروارید سپید که درازای آن از آسمان تا زمین و پهنای آن از مشرق تا مغرب است، در اصطلاح حکما، عقل فعال یا عقل اول و یا نفس کلی است، و در اصطلاح صوفیه یکی از مراتب نورالهی است که در مرتبه ای از مراتب خلق و آفرینش متجلی است و تمام موجودات در آن، بالا صاله نمایان است و بنابراین میتوان گفت که مرتبه علم تفصیلی حق است، علت توصیف آن به «محفوظ» یا برای آن است که خطاط در آن راه ندارد و یا آنکه مصون از تغییر و تبدیل است و یا آنکه جز پاکان و خاصان کسی بر آن اطلاع نمی یابد. مطابق روایات اسلامی جای این لوح پیشانی اسرافیل است، بعضی نیز آنرا به سینه اولیا و خلفاء محمدی و راسخین در علم تأویل کرده اند.

**لامکان:** عالم غیب، عالم الهی - زدن برجیزی: تافتن و تأثیر کردن. وصف صورت نیست اندر خام ها عالم و عادل بود در نام ها علام و عادل همه معنیست بس کش نیایی در مکان و پیش و پس میزند بر تن ز سوی لامکان می ننگجد در فلک خورشیدجان استدلال است از روی عادات و سنن معمول در نامه نگاری از آن رو که در عناوین و القاب، اوصاف و معانی روحی رادگرمی کنند مانند عالم و عادل و نیکوکار و خیرخواه و عادت بر این جاری نشده است که کسی را بدرازی قد و یا کلانی جتّه و امثال آن وصف کنند و این رسم، شهادت است که مردم بحسب فطرت در امتیاز اشخاص بر یکدیگر معانی را معتبر می دارند و شکل و صورت را وزنی نمی نهند، آنگاه علم و عدل معنی است، زیرا مانند جسم متحیز و مکانی نیست و اوصاف روح است که در مکان نمی گنجد. مولانا به موجب این آیات از مثنوی سه دلیل بر عقیده خود در ترجیح معنی بر صورت می آورد:

۱- دلیل حسی و آن تفاوت نقش و پیکره انسانست با انسان خارجی که با وجود اتحاد شکل اختلاف دارد و آن بواسطه داشتن و نداشتن حیات است. ۲- دلیل مذهبی و آن تفاوت پیغمبر (ص) است با ابوجهل و با وجود اتحاد صورت، و مناسبت سگ اصحاب کهف با آنها در صورتی که شکل او با اصحاب کهف اختلاف داشت. ۳- دلیل عرفی و مستند به عادات و آن اعتبار معانی است در وصف و مدح اشخاص و عدم اعتبار شکل و صورت.

**کوزه بی آب:**

کوزه سربسته اندر آب رفت از دل پر باد فوق آب رفت  
باد درویشی چو در باطن بود بر سر آب جهان ساکن بود  
گر چه جمله این جهان ملک و بیست ملک در چشم دل اولاشیست  
پس دهان دل ببند و مهر کن پُر کُش از باد کبرمن لدن (مولوی)  
کوزه بی آب که نزد قدما بعلت امتناع خلأ، هوادر درون آن جای آب را می گیرد، بر روی آب می ایستد و در آب فرو نمی رود. مولانا آنرا مثالی می آورد برای آنکه هرگاه دل از تعلق تهی باشد و به فقر حقیقی که نیازمندی به حق تعالی و بی نیازی از ماسواهی حق است متصف گردد در آن صورت دنیا، و مظاهر آن از ملک و مال و اسباب زیر پای همت سالک می افتد مانند آب در زیر کوزه ای که از هوا پر است و سالک در چنین حالتی خود را بر تر از همه چیز می بیند و با آنکه ممکن بسیار چیز و یا جهانی را در تصرف داشته باشد، جهان و امور عالم مادی پیش همت او ناچیز است و پیشیزی ارزش ندارد. پس نتیجه این میشود که رشته تعلق را باید گسیخت تا دل از مهر اغیار تهی شود و در خانه دل را بر خیال دنیوی باید بست تا آنکه حقیقت فقر بردل متجلی شود و کبریای حق بجای کبر و خودپسندی و عجب حاصل از قدرت مادی نبیند و سالک به پادشاهی راستین برسد.

**منافی توکل:**

جهد حقست و دوا حقست و درد منکر اندر نفی جهدش جهد کرد  
بعضی از زهاد و متصوفه، علاج و مداوای مرض و استعمال دارو را منافی توکل شمرده اند و آنرا به منزله توسط بغیر خدا و طلب عافیت از چیزی که عافیت بخش نیست، پنداشته اند، مطابق روایات اسلامی از صحابه ابوبکر خلیفه اول و اورالدردا و ابوذر و از زهاد ربیع بن خثیم هنگام مرض از معالجه تن زده اند و ابوالدرداء گفته است: «الطیب امرضی» و از فقها احمد بن حنبل دوا خوردن را منافی توکل دانسته و امراض خود را پنهان میداشته است، ولی مطابق احادیث متعدد حضرت رسول اکرم خود دوا بکار برده و صحابه را به وقت بیماری به استعمال دارو امر فرموده است، معالجه مرض و دارو بکار بردن به عقیده فقها و بزرگان صوفیه از مقوله دفع ضرر است به وسایل مناسب خود که هرگاه اثر آن وسیله مقطوع و یا مظنون باشد باید بدن توکل جویند و ضرر رادفع کنند و به دین جهت با توکل هم منافاتی ندارد زیرا ترتب اثر بر اسباب مقتضای حکمت الهی است و نفی آن روانیست، این مساله بقدری اهمیت داشته و مورد اختلاف بوده است که محمد غزالی در مباحث توکل راجع به آن به تفصیل تمام سخن رانده و اختلاف اقوال را نقل کرده است، ابوالفرج بن الجوزی نیز اختلاف صوفیه و فقها را نقل کرده و بر عقیده کسانی که معتقد به ترک تدابیر بوده اند طعن زده است. (تفسیر مثنوی معنوی، شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر)

محمد امین احمدی

**کشتارهای جمعی. و وجدان خفته جمعی**

سه پرسش مهم در این باب قابل طرح است: نخست هزاره ها از خود بیرسد چرا درد آن ها به عنوان درد مشترک حس نمی شود؟ و برای حل این مشکل چه تغییری در دیدگاه خود به وجود آوردند؟ دوم همه شهروندان افغانستان به این پرسش بیندیشند که چرا آنها در برابر جنایات فجیع و ضد انسانی کرخت شده اند و یا بوده اند؟ و دیگری که چرا هزاره ها را از خود حساب نمیکنند؟ در واقع به دور از هرگونه تعارف هزاره برای بسیاری از مردم افغانستان، همان اندازه دور و بیگانه بحساب می آید که هندو باوران هندوستان. آنان نسبت به سرنوشت همکیشان شان در سایر نقاط جهان بیشتر دل می سوزانند و خون شان به جوش می آید تا از خون دختران دانش آموز کاج.

عجالتاً فقط به سه نکته اشاره می کنم:

۱. معمولاً جنایت کشتار جمعی، در جاهایی رخ می دهد، که علیه قربانیان پیشاپیش روایت های وحشتناک خلق شده و تبلیغ شده باشد، روایت هایی که قربانیان را موجودات بیرحم، خطرناک و فاقد شان انسانی معرفی می کنند و به تعبیری از آنها تحت عنوان هویت قومی، مذهبی، نژادی و ملی شان انسانیت زدایی می کنند و روایت های ساخته شده را بر همه آنان تعمیم می دهند. نمونه هایی این روایت ها در مورد هزاره ها عبارتند از اولاد چنگیز، میخ کوپیده اند به سر مخالفان خود... شواهد و نمونه ها از این دست را فراوان می توان جمع آوری کرد.

بنابراین زمانی وجدان جامعه بیدار خواهد شد که ریشه های فرهنگی جنوساید را تشخیص دهند و روایت های آن را نقد کنند. ۲. امروز در یک گفتگو در مورد وضعیت حقوق بشر در افغانستان تفکیکی جالب در مورد منازعه های محلی گوناگون در افغانستان به ذهن رسید و آن این که این منازعات جامعه بنیاد (community-based) نیستند که برای مثال میان دو جامعه پشتون و هزاره باشد بلکه سیاست بنیاد است. برای مثال در ارزگان حد اقل در حال حاضر، منازعه ای میان جامعه ای پشتون و هزاره وجود ندارد. بلکه میان افرادی از طالبان که ماهیت فرقه ای و سیاسی دارد و جامعه هزاره است. طالبان و یا هر گروه سیاسی و فرقه گرای دیگر افرادی از جامعه پشتون را به لحاظ قومی و یا مذهبی رادیکال می سازند و آنها را در جهت اهداف خود به کار می گیرند. اگر منازعه افغانستان جامعه بنیاد می بود اقوام افغانستان از جمله هزاره ها و پشتونها هرگز با یکدیگر زندگی نمیتوانستند. این تفکیک رادرجواب پرسش یک مقام مهم حقوق بشری که در این زمینه مسوولیت دارد گفتم.

فکر میکنم استفاده از این تفکیک واقعی در میان نسل کشی که علیه هزاره وجود دارد، میتواند به درک آن توسط سایر اقوام کمک کند.

۳. وجدان بیدار و خود آگاهی جمعی نیازمند رشد درک اخلاقی است. در جوامع عقب مانده درک اخلاقی ضعیف است درست مانند عقب ماندگی علمی شان، از حیث اخلاقی نیز عقب مانده و رشد نیافته اند. / (فیسبوک نویسنده)

\*\*\*\*\*

محمد اکرام اندیشمند

**جبهه متحد افغانستان در امر یک اعلام موجودیت کرد**

شماری از (به اصطلاح) جنرالان جمهوریت فروپاشیده بریاست سمیع سادات در ویرجینیای ایالات متحده امریکا، جبهه متحد افغانستان را برای بازگشت به افغانستان و احیای جمهوریت تشکیل دادند.

شگفت آور این بوده و هست که بینی یک جنرال از میان ده ها جنرال ارتش سیصد هزار نفری جمهوریت که برای دفاع از جمهوریت، مقام و مکلفیت داشتند در دوره ی سقوط جمهوریت خون نشد. تمام این (به اصطلاح) جنرال ها، سربازان و نظامیان تحت قوم مانده ی خود را در میدان رها کردند و گریختند. سر قوماندانان اعلامی شان اشرف غنی که پیش از آنها گریخته بود. آنها، وطن را، دولت را، ارتش را و تسلیحات دهها میلیارد دلاری را بدون جنگ و ایستادگی به طالبان گذاشتند.

بلی، بدون جنگ!

بدن زخمی هیچ جنرالی در میدان جنگ دیده نشد. جسد خونین هیچ جنرالی از همین جنرالان جوانی که حالا از ویرجینیا، افغانستان رامی گیرند و جمهوریت را اعاده میکنند، در سنگر جنگ و خاک وطن نیفتید و باقی نماند. حالا، شاید اینها را کدام مامور سی آی ای چیزی در گوش شان گفته باشد که ممکن است امریکا به افغانستان برگردد و شاید این برگشت پس از انتخابات سال آینده ۲۰۲۴ قطعی و عملی شود، شما آماده شوید تا در رکاب امریکا برگردید و جمهوریت را اعاده کنید. اما به نظر میرسد که آن مامور یا ماموران سی آی ای با اینها یک کمی شوخی کرده باشد و یا آنها را ابزاری برای فشار بر طالبان بسازد تا سرکشی و بلند پروازی شانرا تعدیل کند.

واقیعت این است که نه امریکا به جنگ افغانستان بر میگردد، نه این (به اصطلاح) جنرالان و جمهوریت را بر می گرداند. امریکا، هم اینها و هم جمهوریت را در دوحه قطر حراج کرد. / (فیسبوک نویسنده)

هما یون تندر

**سهیلا، الهه باران در هرات**

در عربی معنی سهیلا ملایم و لطیف است. خواندم که در فارسی نماد الهه باران است. باران رحمت خدا.

روز یا شب به دنیا آمدنش، آفریدگار هستی هر آنچه در زیبائی برای انسان بود، برای یک زن بود به او لطف کرد. برای زادنش زنده جان پسندید. زنده جان، فوشنگ، فوشنج. جایی که نامور فرمانروایی داشت. طاهر فوشنجی. زنده کننده آزادی و وقار مردمش. تاریخ ساز. آفریدگار در گوش خانواده نوزاد گفت چون همه زیبائی به او لطف کرده ام نامش لطیف گذارید. با او ملایمت کنید. او چون نم نم باران بهاری است. همان بود که سهیلا شد.



سهیلا در دنیای ناداری، تهی دستی چون خورشید تابان می درخشید. زیبائی مادرزادی اش نیاز به زیب و زیورنداشت. خانه اش گلسی بود. گنبدی. شاید یکی دو گوسپندی داشتند. یک بلست زمینی. بچه های روستا دلباخته او

بودند. در کنار جو، در سایه درختان قامت بلند در انتظار گذرش ساعتها می نشستند. نگاهش می جستند. نگاه خپ خپش. لبخندش می خواستند. به رفتار خرامانش می نگریستند.

سهیلا چندی پیش نامزد شد. منجون در ده زنده جان آغوش گرم یافت و از دیوانگی رهید. عروسی کردند. عروسی روستائی. آتشی زیر دیگ بزرگ مسی بود؟ دائره بود؟ تنبور بود؟ کسی نوایی سر داد؟ سهیلا نادار لباس نو پر گل در تن لطیف و ملایم چون گل خود کرد؟

دیری نیاید طبیعت خشمگین شد. از درون جوشید. روستا های زنده جان گورستان شدند. دار و ندار کمی که سهیلا داشت زیر انبار رفت. خاک شد. نابود. ۶۵ تن از خوشان و وابستگان سهیلا زیر گنبد های خشتی جان دادند. سهیلا تنها ماند با شوهرش. تکان مرگ خوردند. تنها و تنها ماندند. بیس و کو. دشت نشین. کسی نبود، کسی نیست که محفل ماتم گیرد. سهیلا بی اشک شد. چشمه خروشان اشک در درونش خشکید. چشمانش سرخ است. خون گریه میکند. خون هم در چشمان غزالی او گره خورده است. نگاهش پر از پرسش است. آینده نامعلوم. سهیلا حیران است. پریشان. غمگین، مضطرب. دیگر دنیایی ندارد. دنیایش ویرانه است تا آخرین افق دیدش. زمستانش چه خواهد شد؟ در زیر چادر در سردی دشت تن سهیلا نازنین را یخ خواهد زد؟ از گرسنگی و ناجوری این صنعت زیبای آفریدگار جان به جان آفرین خواهد سپرد؟

دست نلرید ای کاتب تقدیر!؟

\*\*\*\*\*

**ادبیات پر خاشگری و جوامع جنگزده**

کسانی که گرایش دینی دارند اسلحه شان واژگانی مانند کافر، ملحد، منافق، بی دین و مانند این هاست، و کسانی که گرایش شان سکولار است به واژگانی مانند مرتجع، نادان، واپس گرا، تاریک اندیش، و مانند این ها متوسل می شوند. شماری دیگر طرف مقابل خود را جاسوس، خود فروخته، غرب زده، نوکر، مزدور، غلام بچه، فاشیست و مانند این ها می خوانند. اگر کسی بخواهد مجموع واژگان زنده و هجومی از این دست را گرد آورد شاید نتیجه اش به حجم لغتنامه ها و فرهنگ های تخصصی برخی از رشته ها برسد.

در واقع، در طی نیم قرن زد خورد فیزیکی و تبلیغاتی میان احزاب و گروه های مختلف، ادبیات پر خاش گری به بخشی از ادبیات اجتماعی و فرهنگی این سرزمین تبدیل شده که جامعه را به سوی خشونت های بیشتر، دشمنی های مزمن و شکاف های پر نشدنی می راند. این ادبیات زمینه های گفتگوی سالم و سازنده را به شدت از میان می برد و بستر خصومت و عداوت را بیش از پیش می گستراند. این ادبیات با آن که خود محصول جنگ است، اما همزمان موجب تداوم این پدیده است که به پیدایش دورباطلی میان جنگ و ادبیات پر خاش گرانه می انجامد و جامعه را از خروج از این چرخه باطل عاجز می سازد.

اگر بخواهیم از میان این همه تاریکی، راهی به سوی افق های روشن تر گشوده گردد، به ناگزیر باید، دست کم کسانی که از فرهیختگی بیش تر و دانش بالاتری برخوردارند و هم زمان تهی اخلاقی نسبت به جامعه احساس می کنند، در گام نخست خود به شستن زبان گفتاری و نوشتاری خویش کمر همت ببندند و در گام دوم به ترویج ادبیات فاخر آمیخته با ادب و نزاکت های لازم در میان مخاطبان خود روی آورند. برای پایان دادن به این همه نفرت و خصومت، باید به پاکیزه سازی فضای گفتار و نوشتار از این وضعیت زهر آلود پرداخت و ادبیاتی را ترویج کرد که از آن بوی مهر و همدلی استشمام شود و راه های تفاهم و همکاری را میان ساکنان یک سرزمین بگشاید. باید به ادبیات پر خاش گری و خشونت گفتاری پایان داد. /

## فرازهایی از کتاب «تاج التواریخ»

کتاب «تاج التواریخ» را امیر عبدالرحمن خان به قلم خود نگاشته و بارها به چاپ رسیده است. پس ازین برخی از یادداشتهای آن امیر را که انگریزها برایش لقب «امیر آهنبین» بخشیده بودند، بصورت کوتاه نقل خواهیم نمود، که همه عبرت انگیز و دربارهٔ تعیین سرحدات افغانستان به خواست او از سوی انگریز خواهد بود، و طی آن خود امیر گواهی می‌دهد که در تعیین خطوط مرزی بویژه (خط دیورند) هیچ فشار و اجباری از سوی بیگانگان وجود نداشته و شخص امیر به خواست خود به تمام آنها موافقه داشته است. اینهم بخشی از صفحات ۴۱۹-۴۲۲ کتاب امیر نقل شده است.

... «تیمور میرزاشاه، حکمران اسما در سال ۱۸۸۷م نسبت به من تمهد اطاعت نموده خود را و مملکت خود را تحت حفاظت من در آورد تا از بیم حملهٔ دشمن قوی خود، حمرا خان باجوری، مطمئن گردد. و چون مشارالیه رایکنفر از غلام‌های او مقتول نمود، سپه سالار من جنرال غلام حیدرخان، در ماه دسمبر سال ۱۸۹۱م اسما را تصرف نمود و این امر اسباب زیاد تغییر دولت هندوستان گردید، زیرا که آنان به تمام این محلات یاغستان چشم طمع میداشتند. تمام این ولایات یعنی چترال، باجور و صوات و نیر و جیلاس و وزیریه جزء یاغستان میباشد. دولت هندوستان اصرارها نمودند که من اسما را تخلیه نمایم، ولی چون نقطهٔ مذکور در دروازهٔ محلات مملکت من یعنی کنر ولغمان و کافرستان و جلال آباد میباشد، و مشرف بر راههای پامیرو چترال میباشد، نگه داشتن این دروازهٔ معنای مملکت خودم برای نگهداشتن هرات و قندهار و بلخ که در سه گوشهٔ دیگر مملکت من میباشد، لازم بود.

بهمین قسم دولت هندوستان اصرار کردند که جغایی راهم تخلیه نمایم و در کافرستان و تمام یاغستان و بلوچستان و سمت چمن نیز مامورین سرحدی هندوستان دایما مداخله مینمودند و چیزی که اسباب تعجب من بود اینست که از یک طرف دولت هندوستان میگفتند مایشتر ازین ولایاتی را که در سمت افغانستان بوده باشد لازم نداریم، چون ما بلیم افغانستان دولت قوی مستقلی بوده باشد و از طرف دیگر، کوه خو جک را تونل زده راه آهن خود را داخل مملکت من می نمودند. مثل اینکه کاربرد به جگر من میزدند و خبر افواهی هم بود که دولت انگلیس میخواهد راه آهن خود را چه با اجازهٔ من وجه بی اجازهٔ من باشد، تا قندهار بیاورند و این خبر در هر جا منتشر و در مجلس پارلمان هم مطرح مذاکره بود و در این باب، و کلای من که خلاصهٔ تمام روزنامه جات را در مسایل متعلقه به افغانستان برای من میفرستادند، مرا متصلا اطلاع میدادند.

علاوه بر این دولت روس، دریاب ولایات روشان و شغان، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی رابه ریاست سرمارتی مور دورند بکابل دعوت نمودم و چون مشارالیه شخص سیاسی دان هوشیاری بود، ملتفت که اطمینان باعث اطمینان است، چنانچه شیخ سعدی(ع) گوید:

دل رابه دل راهی است درین نیلگون سپهر

از کینه کینه خیزد و از روی مهر مهر

مشارالیه به جهت سلامتی و محافظت خود به من اعتماد نموده عازم کابل گردید و به همراه معاونین خود کنل الیس که یکی از اجزای اداره نظامی هندوستان بود و کاپیتان مانریس اسمیت و مستر کلارک که یکی از اجزای وزارت امور خارجهٔ هندوستان بود و دکتر فن، حکیم باشی فرمانفرما و مستر دانالد و چند نفر از محاسبین و منشی ها و اجزای هندی به تاریخ ۱۹ ماه سپتمبر سال ۱۸۹۳ از پشاور، بطرف کابل حرکت نمودند و در ورود سفارت مذکور به کابل، جنرال من، غلام حیدر از آنها استقبال نمود. من اندکی را که عمارت مسکونی پسرم حبیب الله خان بود و متصل به کابل میباشد، به جهت منزل آنها تعیین نمودم. بعد از مجلس رسمی اول، فوراً مشغول مذاکرات گردیدم. چون سرمارتی مور دورند، شخص سیاسی دان بسیار زیرکی بود و زبان فارسی راهم خود میدانست، تمام مذاکرات زود اصلاح شد، ولی به جهت اینکه ثبت هر حرفی را که سرمارتی مور دورند و خودم و دیگر متکلمین سفارت صحبت میکردیم داشته باشیم، قرارداد بودم که منشی باشی من سلطان محمدخان، عقب پرده بنشیند و بدون آنکه کسی او را ببیند یا حضور او را عقب پرده غیر از خودم بداند، و هر کلمهٔ را که سرمارتی مور دورند یا خودم به همدیگر تکلم میکردیم به خط رمز اختصاری نوشته ثبت این مکالمات تماما در دارالانشای دولتی ضبط است. حاصل تمام این صحبت هاینست که گفتگویی که بین دولت من با دولت روس دریاب روشان و شغان حاصل شده بود، چنانچه قبلا بیان داشتیم قطع و فصل گردید.

در باب ولایت داخان که جز مملکت من گردیده بود، قراردادم که تحت محافظت دولت انگلیس باشد، چرا که ولایت مذکور از کابل بسیار دور و از مملکت من فرد افتاده بود و از این جهت خیلی مشکل بود که ولایت مذکور را به خوبی مستحکم نمایم. دریاب خط

سید آقا هنری

هامبورگ ، آلمان

## افغانستان در قرن بیست

**موانع تاریخی در راه استقرار دولت قانون درین کشور**  
اخیرا کتابی با عنوان بالاتالیف جناب دانشمند و استاد والا شأن داکتر محمد حیدر خان متولد ولایت غزنی فارغ تحصیل اول نمبر شعبهٔ ریاضیات لیسه استقلال تحصیلات عالی تا دکتورای در فرانسه و سابق استاد در فاکولتهء حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل ۱۳۰۶/۱۹۸۸ در دوران صدارت مردمی شهید میوندوال و دو سال در جمهوری داودخان رئیس دانشگاه کابل بودند طوعاریت برایم از طرف دوستی اهدا شد.

راستی کتاب به این سادگی روان گفته های مستندی که پدر محترم شان نایب الحکومهء جنوبی عبدالحکیم بار کزایی و برادر شان محمد افضل یاور سردار محمد ظاهر و دیگر شاهدان تاریخ معاصر میباشد نبشته اند یکی از خاطرات شان را به قلم خودشان نمونه می آورم.

اعلیحضرت امان الله خان برای پدرشان نایب الحکومهٔ ولایات جنوبی خبر دادند که فردا در ملای عام میخواهم با رعیت صحبت کنم، مردم گردیز را خبر کردند فردای آنروز در حدود ده هزار نفر به شوق جمع شدند همین که شاه خانمش ملکه ثریا را بدون رو پوش یا چادری در پهلولی خود آورد مردم یکه بکه دور شدند که آخریک هزار نفر هم نماند.

بدین لحاظ که این عنوان را انتخاب کردم که از دانشمند بزرگوار پروفیسر اکادمیسین عبدالاحمد جاوید پرسیدم آیا ظاهر شاه خدمت کردند در جوابم گفتند اگر ظاهر شاه سال یک بیل خاک می انداخت بدررفت های چنداول پاک میشد! اینهم نقل قصهٔ از متن کتاب جناب استاد داکتر محمد حیدرخان:

... «در سال ۱۹۹۴ در کابل یک روز جین صحبت، مرحوم عزیز الرحمن قتیل ضیایی که از سالیان دراز مامور وزارت خارجه بود و یامن از زمان متعلمی در لیسهٔ استقلال آشنایی داشت، چنین حکایت میکرد که در یکی از سفرها هم کاب ظاهر شاه بود.»  
چندروز را در ماسکو گذشتاندم و در همه دعوتها شرکت داشتم. در دعوت تودعی خروشفج از اعلیحضرت خواهش کرد تا قبل از موصلت به کابل چندروز را در بحیرهٔ بایکال که آب وهوای خیلی مطبوع دارد به استراحت بپردازد. اعلیحضرت قبول کرد و از جملهٔ همه هم کابان تنها مرا با خود گرفت و ذریعهٔ یک طیارهٔ مخصوص و خیلی مجهز فردای آن شب به صوب منزل مطلوب رهسپار شدیم و چند ساعت بعده آنجا رسیدیم. (دنباله درستون سوم)

\*\*\*\*\*

سرحدی قرارداد شده که خط مذکور را از چترال و گردنهٔ بروغیل تا پشاور کشیده مشخص نمایند و از آنجا هم تا کوه ملک سیاه معین نمایند. به این قسم که داخان و کافرستان و اسما و طایفهٔ مومند، لال پوره، قدری از وزیرستان جزء مملکت من گردید و من ادعای حقوق خود را دریاب استانسیهٔ راه آهن چمن نو و جغایی و باقی وزیرستان و بلندخیل و کرم و افریدی و باجور و صوات و نیر و دیر و جیلاس و چترال ترک نمودم. هر دو طغرای قرارداد نامه را دریاب سرحداتی که معین شده بود، خودم و اجزای سفارت مهر و امضا نمودیم و در قراردادنامهٔ مذکور نیز ذکر شده بود چون دولت افغانستان بطور دوستی ادعاهای خود را دریاب بعضی از ولایات چنانکه قبلا مذکور شده است قطع نمود، لهدابه عوض این همراهی و وجهه اعانهٔ که سال دوازده لک روپیه دولت هندوستان تا به حال می پرداخت، بعد از این سال هژده لک روپیه خواهد بود. علاوه بر این دولت هندوستان متعهد گردید که محض همراهی دوستانه، اسلحه و ادوات حربیه به دولت افغانستان بدهد و نیز قرارداد شده که بعدها دولت افغانستان هر قدر اسلحه و ادوات حربیه خواسته باشد، ابتیاع نموده وارد افغانستان نماید، دولت انگلیس مانع نشوند.

پسرم حبیب الله خان تمام اجزای انگلیسی سفارت را با عبدالرحیم خان، معاون السنهٔ شرقیه و محمد افضل خان سفیر انگلیس مقیم کابل و نواب ابراهیم خان، درباغ بابریه جهت صرف شام دعوت نمود. پسر هایم حبیب الله خان و نصرالله خان و غلام حیدرخان سپهسالار و منشی باشی و دو سه نفر از صاحب منصب های من از آنها پذیرایی نمودند.

در تاریخ ۱۳ نومبر، در عمارت سلام خانه دربار عمومی تشکیل یافته، تمام صاحبمنصب های کشوری و نظامی کابل و روسای طوایف مختلف و نیز دونفر پسرهای بزرگم حضور داشتند، در حضور اهل مجلس به جهت من باب المقده، نطقی نمودم و تمام قراردادهایی را که داده شده بود، به جهت اطلاع ملت و اهل مملکت خود به کسانی که حاضر بودند اجمالاً بیان کردم. خداوند را حمد نمودم که روابط دوستانه را که بین ایندو دولت حاصل بود، محکم و آنهایشتر از بیشتر باهمدیگر موافقت عطا فرمود، و نیز از سرمارتی مور دورند و اجزای سفارت مذکور امتنان نمودم که گفتگوها را از روی عاقلی قطع و فصل نمودند. (ادامه دارد)

## بگذار ناسزا بگویند

از روزی که کشور به دست طالبان سقوط کرد، از من تا همه‌ی ما به تنها چیزی که فکر کرده‌ایم نجات خود ما بوده است، هیچ کس برای هیچ کس کاری نمی کند حتا اگر بتواند، و هیچ کس به کس دیگری فکر نمی کند چون ما هیچ وقت فکر نکرده‌ایم، ما فقط به خود فکر کرده‌ایم. شاید هنوز هم نمی‌دانید که چقدر شرم آور است وقتی نزدیکترین آدم‌های زندگی مان در کشور های امن و مرفه زندگی کنند ولی در طول این بحران که تمام نظم زندگی به هم خورده است یکبار نپرسند چطور هستید، ولی چقدر امیدوارکننده است که انسان‌های دیگری که تنها رابطه‌اش با ما انسان بودن است، از کشوری دور نگران مان باشند، به آب و نان مان فکر کنند، به جان و زندگی‌مان فکر کنند، و هر روز من حیث یک انسان احساس مسوولیت کنند و جویای حال‌مان شوند.

هر گاه می‌خواهم در مورد آن وطن و آن مردم بنویسم، ضمن اینکه از این حجم بزرگ بیشعوری و پستی و فرومایه‌گی نمی‌توانم چیزی بنویسم، از خودم نیز من حیث یک فرد این جمع متنفر می‌شوم. آرزو می‌کنم کاش در مکان دیگری و از نژاد دیگری آفریده شده بودم تا انسان می‌بودیم. همین لحظه که چهره ام در پس یک لایه تاریک سیاه دلسرد قلب شکسته و آواره خودش را از دست داده است، ما افغان‌ها نیز سالیان طولانی است که در پس یک تاریخ سیاه و ننگین گم شده ایم و از جوهر انسانی خویش فاصله گرفته‌ایم. کاش می‌شد خداوند برای دومین بار برای‌مان فرصت انسان بودن را می‌داد تا دیگر نه برای خود و نه برای دیگران مایه‌ی بدبختی نمی‌بودیم، و کاش می شد در جایی بلند بایستم و با صدای بلند تمام آن چیزهایی را که خواندید چشم در چشم برای تان فریاد بزنم!

انسان باشیم تا خوشحال باشیم! (نقل از سایت جاودان)

\*\*\*\*\*

از میدان هوایی راساً ما را به سواحل بحیرهٔ بایکال انتقال دادند و در اینجاست که جان مطلب شروع می شود.

برایم گفتند که من در یک هتل مقیم خواهم شد و پادشاه تهادر کشتی استراحت خواهد نمود، و صرف محافظین شوروی با او همراه خواهند بود. من ظاهر اقبول کردم اما چالاکی کرده خود را بکجابا اعلیحضرت تا عرشهٔ سفینه رساندم. در آنجا خلاف انتظار چنان ماهر خان گل اندام بالباسهای آبیازی به استقبال مو کب شاهانه روی عرشهٔ کشتی صف بسته بودند که از دیدن آنها عقل از سرم کوچ کرده بود! نفری که رهنمایی میکرد دروازهٔ سالون کشتی را باز کرد و {حضور} با دختران در آن ناپدید شدند ! من مبهوت و بلا تکلیف ایستاده بودم که دفعتاً باز همان شخصی که قبلا بمن هدایت داده بود باز پیدا شد و بعد از آنکه صاحب منصبی را که در مدخل سالون کشتی ایستاده بود چند مشت و لگد جانانه تار کرد و به روسی که من نمی فهمیدم دشنام میداد و با نفرت و غضب زیاد طرف من آمد و گمانم که مرا هم چند دشنامی داده باشد، از ژست هایش نارضایتی معلوم میشد که من نمی بایستی تا اینجا اعلیحضرت را همراهی میکردم و داخل کشتی می شدم و آن صحنهٔ آخرین را شاهد می‌بودم !

خلاصه مراد یک هتل بردند و شب همان نفر که گمانم شخص مقتدر کی جی بی بوده باشد، دوباره آمد و این بار از من هم مهمان نوازی نمود. هر روز به دیدن من می‌آمد و جویای احوالم میشد. تقریباً ده روز را در آنجا سپری کردیم!

نه تنها اتحاد شوروی آن زمان به چنین نوع اعمال در برابر زعمای کشورهای بیگانه جهت پیشبرد مفادشان متوسل میشد بلکه همه دولت‌های بزرگ چنین عمل را بارها انجام داده اند و میدهند. چنانچه دربارهٔ جمال عبدالناصر یک مامور سی آی ای گفته بود که «هشکل همراهی کولونل ناصر اینست که در او کدام نقطهٔ ضعف سراغ نمی شود!»

نمیدانم شورویها در سنوات پنجاه، شصت، هفتاد و علی هذالقیاس، به چه تعداد دیگری از والاحضرتان، جلالتمآیان و سایر کارمندان عالی رتبهٔ کشور ما را در دام های گوناگون فساد و ارتشا انداخته باشند. ما انسانها عموماً موجودات نهایت مرموز و دارندهٔ خواص متضادمیابیم و تاجاییکه به خواهشات نفسانی ما تعلق میگیرد، سرزدن اعمال غیر مترقبه همیشه امکان پذیر است. شاید دربارهٔ سردار محمد داودخان ازین رهگذر کدام گمان منفی موجود نباشد، لیکن کی جی بی باز هم در او یک عیب عمده تشخیص داده بود که غرور، حس جاه طلبی و ساده لوحی او بود. دربارهٔ این همه سرگذشتها این گفتهٔ لارد آکتن انگلیسی را نباید فراموش کنیم که گفته است: «قدرت انسان را فاسد میسازد و قدرت مطلق انسان را مطلقاً فاسد میکند.» «و یاین کلام حضرت مولانای بلخ را که فرموده است:

نفس ما هم کمتر از فرعون نیست لیک او را عون و ما را عون نیست  
نفس ما هم کمتر از نمرود نیست لیک او را بود ما را بود نیست  
نفس ما هم کمتر از شداد نیست لیک او را داد و ما را داد نیست!

**شرح اشتراك هفته نامه امید**

**ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰) دالر - یکسال (۸۰) دالر**  
**کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر**  
**سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر**

**Omaid Weekly**  
**12286 Ashmont Ct #202**  
**Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.**  
**Tel : (703) 491-6321**  
**Email: mkqawi471@gmail.com**

**ابراز تسلیت**

وفات تألم و تأسّف انگیزشادروان انجنیر فریداحمد هوشمند، سابق کارشناس دردفترباست جمهوری رادر کلورادو به همکار دانشمند جناب داکتر غلام محمد دستگیر و دخترشان خانم هوشمند و فرزندان، بی بی حاجی دستگیر و تمام بازماندگان شان صمیمانه تسلیت و تعزیت عرض نموده، روان مرحومی را درذیل الطاف الهی شادمی خواهیم. کلیه همکاران جریده امید.

\*\*\*\*\*

**شعری از زنده یاد فریدون مشیری****اشکی در گذرگاه تاریخ**

از همان روزی که دست حضرت «قابیل»

گشت آلوده به خون حضرت «هابیل»

از همان روزی که فرزندان «آدم»

صدر بیگام آوران حضرت باریتعالی

زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید

آدمیت مرده بود، گرچه آدم زنده بود.

از همان روزی که «یوسف» را

برادرها به چاه انداختند

از همان روزی که با شلاق و خون

«دیوار چین» را ساختند

آدمیت مرده بود.

بعد دنیا هی پر از آدم شد و این آسیاب

گشت و گشت، قرن ها از مرگ آدم هم گذشت

ای دریغ!

آدمیت برنگشت.

قرن ما، روزگار مرگ انسانیت است

سینه ی دنیا ز خوبی ها تهی است

صحبت از آزادی، پایی، مروت ... ابلهی است

صحبت از «موسی» و «عیسی» و «محمد» نابخاست

قرن «موسی» چمبه هاست

من که از پژمردن یک شاخه گل

از نگاه ساکت یک کودک بیمار،

از فغان یک قناری در قفس

از غم یک مرد در زنجیر،

حتی قاتلی بر دار

اشک در چشمان و بغضم در گلوست

وندین ایام، زهرم در پیاله

زهر مارم در سبوست

مرگ او را از کجا باور کنم؟

صحبت از پژمردن یک برگ نیست،

وای، جنگل را بیابان می کنند

دست خون آلود را

در پیش چشم خلق پنهان می کنند

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا

آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند

صحبت از پژمردن یک برگ نیست

فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست

فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرست

فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست

در کویری سوت و کور،

در میان مردمی با این مصیبت ها صبور

صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق،

گفت و گو از مرگ انسانیت است.

حقوق ضعفا، اقلیتها و آنانیکه در جامعه مورد اغماض و تبعیض قرار گرفته و به حاشیه کشانیده شده اند قواعد و قوانین طرح نماید و به طورمنظم، دقیق و عادلانه تطبیق کند .

۶- ظرفیت: تشکیلات دولت باید از نگاه پرسونل کار فهم و سزاوار، تجهیزات دفتر و طرز العملها طوری آماده گردد که مشکلات مراجعین به اسرع وقت حل شده بتواند و درمواردیکه اصول، قواعد، مقررات و قوانین گنگ باشند، لازم است منابع موجودباشند که از طریق آنها بتوان طرق و اسالیب جدید و ابتکاری را پیدا کرد و به منصفه تطبیق گذاشت و سکتگیهای اداری را مرفوع ساخت .

۷- شفافیت: اجراءات منسوبین دولت باید روشن و قابل فهم باشند که چیزی از آن کتمان شده نتواند و نه تفسیرات متفاوت و متعدد که راه استفاده جویی را برای ارکان دولت هموار سازد بروز کند .

۸- مؤثریت : اجراءات ارکان دولتی وقتی از مؤثریت کافی برخوردار می گردند که اجراءات متکی شوند به فیصله های ارگن قضایی و پارلمان منتخبه ملت . علاوه برآن، هرگونه تخطی از آن ها باید توسط وسایل ارتباط جمعی از قبیل جراید و تلویزیون و غیره به منظور آگاهی ملت بدون تصحیح، فاش و برملاء شده بتواند.

۹- دسترسی: زمینه دسترسی عوام به ادارات و ارکان و اسناد غیر محرمانه دولتی باید مساعد گردد و هر شهروند بدون تبعیض و امتیاز قادر باشد تا با مراجعه به مخازن اسناد نقل قانونی سند مطلوب خود را از قبیل وثیقه و قبالة و غیره ملاحظه نموده جواب سؤال قانونی خود را به طور رضایت بخش و مقنع و یاهدایت لازمه حاصل کند .

۱۰- بازرسی: یک امر ضروریست که اجراءات ارکان دولت طور منظم و به اسرع وقت مورد مذاقه و تفتیش بعدی دستگاه های عامل و بی طرف و با صلاحیت قرار یابند ، صرف نظر از رتب و مقام مامورین تحت استنطاق .

۱۱- عدم تمرکز: تمرکز قدرت در مرکز معمولاً باعث کارشکنی ها و فساد اداری میگردد . بهتر آنست که صلاحیتهای اداری بین پایتخت و ولایات کشور به نحوی تقسیم شوند که مؤثریت اجراءات را افزایش بخشند . این عملیه باید امور مالی و بودجوی را هم در برگیرد .

۱۲- هدفمندی: بعض کشورها مثل افغانستان از فور اختلافات نژادی، قومی، منطقی، مذهبی، لسانی، اقتصادی و فرهنگی در زبان افتاده اند زیرا چنین نارسایی ها کشور را پارچه پارچه میسازد .

هدف مهم دولت همه شمول خنثی ساختن این چنین اختلافات کشنده میباشد . عقیده بر اینست که حکومت همه شمول و وحدت ملی را تحکیم میبخشد و حس تفوق طلبی را آهسته آهسته به مساوات مبدل میسازد .

در پهلوی سائر مزایا دو نمره مهم حکومت همه شمول که عبارت انداز انکشاف اقتصادی و ایجاد دموکراسی از طرف کشورهای غربی قلمداد گردیده است .

یک ملت غریب معمولاً به یک سلسله نارساییها مواجهه میباشد که فراغت از قید آنها یک امر ضروریست . مثلاً غربت، عدم مساوات، تبعیض، سرقت، آدم ربایی، گروگان گیری، تعصب، مهاجرت جبری، خشونت، استثمار، رشوت ستانی، اختلاس، غضب جایداد مردم و ملکیت های دولتی از قبیل ادارات، اراضی، ساختمان ها، سرک ها، پارک ها، معادن، ذخایر آب، مراتع و جنگلات و منابع مالی و غیره توسط افراد سارق و سرکش زیاد شایع اند که سد راه پیشرفت و عدالت اقتصادی قرار می گیرند .

چنین عوامل منفی خاصاً در حالاتی بیشتر مشهود اند که انحصار قدرت در دست یک عده محدود افراد تمرکز یابد و مملکت فاقد شمولیت همگانی باشد . / (دنباله دارد)

\*\*\*\*\*

**فارسی ستیزی و عصبیت آشکار قومی «سیاست دوگانه طالبان در****قبال زبان های ملی»**

حضرت وهریز، بنیان گذار وبسایت گهواره و استاد زبان می گوید، دامن زدن به نفاق قومی-زبانی یکی از نشانه های فروپاشیده گی حکومت فعلی است.

او نوشته است که سررشته نفاق قومی-زبانی امروز مثل همیشه در دست ارگ است.

به گفته آقای وهریز، ارگ ریاست جمهوری عمداً با بلند کردن سرو صدا و تحریک مردم افغانستان می خواهد به روی کم کاری های سرپوش بگذارد. /

(نقل از سایت جاودان-بخش ۲ در شماره آینده)

\*\*\*\*\*

**حکومت همه شمول یعنی چه ؟**

الف. مساوات تمام اتباع یک ملت در برابر قانون بدون در نظر داشت نژاد، رنگ پوست، ژن جنسی، لسان مادری، عقیده مذهبی، گرایش سیاسی، وضع مالی، محل بود و باش، جای ولادت و وضعیت تأهل .

ب. هیچ تبعه از طرف اراکین دولت خود سرانه و بدون مجوز قانونی تعقیب و تعذیب و تبعید و توهین و تحقیر و مضروب و بازداشت شده نمی تواند و نه اعضای خانواده یک فرد متهم به ارتباط جرم شخص متهم مورد بازخواست و زجر قرار می گیرد .

ج. دولت هیچ تبعه ایرا به ترک ملیت و جای رهایش و ازدست دادن حق گشت و گذار در داخل وطن و حق سفر به خارج و یا عودت دوباره به کشور و حق خرید و فروش املاک ، و حق اشتراک درمظاهرات صلح آمیز و حق مساهمت به گروههای سیاسی و خروج از آنها بدون حکم قانون محروم ساخته نمی تواند . د. هر تبعه کشور حق دارد تا شکایت خود را به محکمه برساند و فیصله عادلانه بدست آورد و بدون حکم محکمه ملزم شناخته نشود .

ه. هر فرد ملت حق دارد تا آزادانه و بدون خوف و رعب آزادی بیان داشته باشد . البته یک سلسله استثنائات وجود دارد . مثلاً کذب، تهمت، افتراء، تحریکات بر علیه نظام، اعلانات گمراه کننده، چاپ و اشاعه بانکنوت، پورنوگرافی، استعمال الفاظ وقیح و قبیح، استحقار و استخفاف افراد، تخلف از حق تکثیر نشریات، تشویق به انتحار، دعوت به تفرقه و غیره شامل آزادی بیان نیستند .

و. هر زن و مرد بالغ و عاقل حق مساوی دارد تا به اختیار و انتخاب خود همسر انتخاب کند و یا از همسر جدا شود .

ز. هر فرد بالغ و کار آموزده و واجد شرایط حق مساوی با دیگران دارد تا در حکومتداری سهمی باشد .

ح. هر فرد ملت زن و مرد حق کار و حق انتخاب شغل و حق مساوی معاش در کارهای مشابه با دیگران و حق تفریح و رخصتی و ترفیع و تقاعد، محافظت از خطر در دفتر و حق یک سوئه زندگی آبرومندانه را دارا می باشد .

ط. هر فرد مستحق است که در آوان پیری، زهری، بیماری، بیکاری، بیوگی، معلولیت و تقاعدی از کمک دولت بر خوردار گردد .

ی. خورد سالان نیز مانند بزرگسالان مستحق کمک، حراست و مصونیت می باشند .

ک. هر فرد به سن رسیده مستحق کسب تحصیل ابتدایی رایگان و اجباری است صرف نظر از مشخصات قومی و دینی و محل اقامت وی . هدف از تحصیل عبارت است از بهتر ساختن شخصیت و استعداد افراد برای شناخت بهتر و احترام حقوق مدنی یکدیگر .

ل. تحصیلات عالی و مسلکی برای تمام افرادی که شرایط مجوزه و مروجه را تکمیل بتوانند باید بطور مساویانه و عندالمقدور و بر حسب ضرورت مهیا گردد .

م. والدین در تعیین رشته تعلیمی اطفال حق اولیت را دارند .

ن. هر فرد حق دارد از ثمر اختراعات و انکشافات علمی کشورش استفاده کند .

س. هر فرد ملت صرفنظر از ژاد جنسی و خصوصیات خانوادگی و عقاید مذهبی حق دارد تا در تماشا و یا اجرای مراسم فرهنگی کشورش آزادانه و بدون قید و شرط و تبعیض اشتراک نماید .

خواسته های عملی دولت همه شمول را می توان در چوکات یک ملت همه شمول ذیلاً تعریف کرد:

۱- مشارکت: باید قواعد و اداراتی ایجاد شوند که از طریق آنها رابطه بین دولت و مردم برقرار گردد تا مردم در حل و فصل مسائل مهم کشور با دولت شریک شده بتوانند .

۲- تقسیم قدرت: صلاحیتهای اجراءاتی طبقات مختلف سیاسی و ارگنهای محلی و ملی باید تشخیص، تثبیت، و توضیح گردند تا هر کس بداند که کدام وظیفه را و با کدام اختیار باید انجام داد .

۳- ساختار و تشکیلات: در تشکیلات دولتی جایگاه مؤسسات فرهنگی همچو دانشگاهها و مؤسسات دینی همچو مساجد و مدارس به منظور تنویر آذهان مردم و بلند بردن سطح آگاهی شان معین گردد . نقش چنین دستگاهها در تعریف، تشریح و تبلیغ اولیتهای ملی خیلی بارز است .

۴- جواب گویی: از وظایف دولت همه شمول است که ضوابط و معیارات عام فهم طرح و آماده سازد که اتباع کشور به سهولت قادر شوند خود را به اراکین مسؤول دولت برسانند و راجع به اجراءات شان در رابطه به حل مشکلات خود مفاهمه نمایند، استجواب کنند تا قانع شوند .

۵- انصاف و عدالت: دولت باید بالاخص برای حراست

کتاب (یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند:

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at [www.amazon.com](http://www.amazon.com).

# Amid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 32, Issue No. 7, OCTOBER 21, 2023, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan  
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : [mkqawi471@gmail.com](mailto:mkqawi471@gmail.com)

## خاطرات استادان و شاگردان

### لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسمبر ۲۰۲۲ ارسال دارند. تلفون ۶۳۲۱ ۴۹۱ ۷۰۳  
[mkqawi471@gmail.com](mailto:mkqawi471@gmail.com)  
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192-7075 U.S.A.

## فارسی زدایی و عصبیت آشکار قومی «سیاست دوگانه طالبان در قبال زبان های ملی»

و میزان تحصیل

۵- سیردن حداقل نود درصد وزارتخانه‌ها، معینیت‌ها، ریاست‌های مستقل، ولایت‌ها، و ریاست‌های وابسته به ولایت‌ها و وزارتخانه‌ها، دادگاه‌های مرکز و ولایات به قوم پشتون.

۶- ملا هیبت الله آخوندزاده، رهبر طالبان، ملا محمدحسن آخوند، نخست‌وزیر، سراج‌الدین حقانی، وزیر داخله، ملا محمد یعقوب، وزیر دفاع و شیخ خالد حنفی، وزیر امر به معروف و نهی از منکر این گروه از چهره‌های کلیدی کابینه طالبان‌اند که هیچ‌کدامشان تاکنون به زبان فارسی صحبت نکرده‌اند. این افراد یا نمی‌توانند فارسی حرف بزنند یا از روی تعصب و نفرت نمی‌خواهند یک کلمه به زبان فارسی صحبت کنند.

۷- عکسهای شاهان، شاعران فارسی‌زبان و مفاخر تاریخ و ادبیات فارسی از «دیوارفرهنگیان» در شهر مزارشریف، هرات و کتابخانه‌های تمام دانشگاه دولتی افغانستان حذف شدند.

### سیاست دوگانه در نبود قانون

بسیاری از شهروندان افغانستان طالبان را متهم به «سیاست دوگانه» در قبال زبان‌های ملی و فرهنگ این کشور می‌کنند. عزیزالله رحمانی یکی از فرهنگیان هرات حذف واژه‌های فارسی را گامی برای ایجاد فاصله میان اقوام بیان می‌کند و می‌گوید: «اهانت به یک زبان و یک قوم اصل برابری شهروندی را زیر سؤال می‌برد.»

حمیدالله روفی یکتن از فرهنگیان بدخشان تصمیم طالبان را علیه زبان فارسی دشمنی آشکار با سایر اقوام ساکن در کشور عنوان کرده، می‌گوید: «زبان فارسی یک زبان بزرگ است و طالبان با دشمنی آشکارشان نمی‌توانند سبب حذف یک زبان بزرگ شوند. با این کار تنها به خود توهین می‌کنند.»

عطا محمد نور، والی پیشین بلخ در زمان جمهوریت در صفحه‌ی رسمی فیس‌بوک، طالبان را به فارسی‌ستیزی متهم کرده است. آقای نور نوشته است: «این اقدامات فارسی‌ستیزانه جز آنکه آتش نفرت را شدت بخشد کار دیگری نمی‌تواند. ستون این زبان آن قدر سست نیست که فرو ریزد»

رحمت‌الله نبیل، رییس پیشین امنیت ملی در رابطه به حذف واژه دانشگاه از درب ورودی دانشگاه‌ها و اکتش نشان داد. آقای نبیل در توییته نگاشته است: «هموطنان ما از حذف کلمه شیرین و پر مفهوم دانشگاه باید ملول نباشند، و آن‌عده از هموطنان ما که تنها با درج کلمه پوهنتون به وجد آمده‌اند، هم خشوند نباشند؛ چون اگر این وزیر تحصیلات عالی و این ملاها باشند، حال محصلان را در دانشگاه و پوهنتون هر دو خراب می‌بینم.»

منیژه باختری، نویسنده و سفیر افغانستان در اتریش می‌گوید: «طالبان افزون بر این که یک گروه تبهکار تروریستی‌اند، دشمنی و ستیزه‌جویی با فرهنگ‌ها و زبان‌ها هم دارند. آنان می‌خواهند افغانستان را کشور یک‌فرهنگی و یک‌زبانی معرفی کنند و در این راستا آجندای مشخصی دارند.» سفیر افغانستان در اتریش می‌افزاید که افغانستان یک کشور رنگارنگ، دارای فرهنگ‌ها و زبان‌های متعددی است و این تنوع متعلق به همه شهروندان است. هیچ‌کسی حق ندارد با حذف، انکار و ستم هویت کشورمان را به یک زبان و قوم منحصر سازد. به گفته او، زبان فارسی، زبان بین‌الاقوام در افغانستان است و حذف آن به معنای انکار بیش از نصف شهروندان این کشور و فرهنگ زبان فارسی است.

فرهنگیان، شاعران و روزنامه‌نگاران افغانستان حذف زبان فارسی را از تابلوهای ادارات دولتی و مکان‌های عمومی توسط طالبان، تداوم سیاست «فارسی‌ستیزی» می‌دانند و می‌گویند که طالبان اکنون می‌خواهند با «زور» و «هیله تفنگ» این سیاست را تطبیق کنند.

مجیب مهرداد استاد دانشگاه نیز در یادداشتی درباره فارسی‌ستیزی طالبان نگاشته است: «حذف واژه فارسی دانشگاه از

تابلوی دانشگاه بلخ، سیاست‌های طالبان را با سیاست‌های ناسیونالیست‌های تنگ‌نظر دوره جمهوریت و تاریخ ریشه‌دار ستم فرهنگی در وطن پیوند می‌زند و این برداشت را که طالب نیروی ایدیولوژیک صرف است، باطل می‌کند.»

کاوه جبران، نویسنده نیز در این مورد واکنش نشان داده است. آقای جبران حذف واژه «دانشگاه» را برخورد قومی می‌داند و تاکید می‌ورزد: «انکار قومیت و زبان طالب یک بحث سیاسی و نهایت گمراه‌کننده است. پروژه‌های ساخته‌وپرداخته دو دور جمهوریت قومی‌گرایی به همکاری شماری از ماموران چاکرمنش تاجیک و هزاره است که در اتاق‌های ریاست امنیت ملی طراحی و تطبیق شده است.»

یعقوب یسنا، استاد پیشین دانشگاه البیرونی، از اقدام طالبان مبنی بر حذف زبان فارسی از لوحه‌های دانشگاه‌ها و شماری از اداره‌های دیگر دولتی از سوی طالبان هشدار می‌دهد. او می‌گوید که طالبان از زمان تصرف افغانستان تا این دم، دست به فارسی‌ستیزی زده و تعصبات قومی را در بخش‌های مختلف کشور دامن زده‌اند. این استاد دانشگاه می‌افزاید: «فارسی‌ستیزی بنا بر عصبیت و تعصب قومی طالبان است. اقدام طالبان از نادانی این گروه برمی‌خیزد. طالبان باید می‌دانستند که وجود زبان‌ها در کشور فرصت و غنیمت برای کشور است. همچنان زبان فارسی زبان میانجی و زبان وحدت بین مردم افغانستان است.»

یسنا علاوه می‌کند که هرچند حذف زبان فارسی از کشور امکان‌پذیر نیست، اما این اقدام طالبان سبب شعله‌ور شدن تعصب‌های زبانی و پرتنش ساختن مناسبات فرهنگی و اجتماعی مردم افغانستان می‌شود. یسنا خاطر نشان می‌سازد: «این اقدام طالبان بسیار خطرناک است و مناسبات فرهنگی، اجتماعی و همچنان زبانی جامعه افغانستان را آسیب می‌زند. اگرچه هم‌اکنون هم این مناسبات خیلی آسیب‌پذیر است، اما این آسیب‌پذیری می‌توانست ترمیم شود؛ اما این برخورد طالبان سبب می‌شود که اقوام و فرهنگ‌های کشور مرزهایش جدا شود.»

احمد، از فعالان پشتون در شبکه‌های اجتماعی نوشته است: «من باورم این است که نویسنده‌گان و روشنفکران امروزی زبان پشتو و فارسی رابطه دو طرفه‌ای پشتوزبانان با زبان فارسی و فارسی‌زبانان با زبان پشتو را دوباره ترمیم کنند و رابطه‌ای که در قرن ۲۰ و در اثر به وجود آمدن دولت‌ملت‌ها و تغییر نادرست از «بیداری هویت‌ها» [ضرر دیده و باعث جدایی پشتوزبان‌ها و فارسی‌زبان‌ها از یک بخش تاریخ‌شان که در آثار کلاسیک فارسی و پشتو است، شده، دوباره ترمیم شود.»

امان الله فصیحی یکتن از فرهنگیان بلخ در یک دهه گذشته، نوعی فارسی‌ستیزی در افغانستان دلایل سیاسی میدانند (من فکر نمی‌کنم حامیان خارجی دخالتی در این قضیه داشته باشند. ناسیونالیست‌های تند پشتون، عامل اصلی هست. آن‌ها در تمام ساختار قدرت به خصوص در زمینه آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، حضور موثری دارند، حتی قبلاً خبرنگاری که از واژه دانشگاه به جای استفاده از معادل آن در زبان پشتو استفاده کرد، به شدت با او برخورد شد. وزارت آموزش و پرورش با این خبرنگار برخورد کرد. یعنی یک جریان ناسیونالیستی قدرتمند در آن جا این مسائل زبانی را عمده می‌کنند. در این بین منافع سیاسی گروه‌های قومی در این جا تعیین‌کننده تر است تا این که یک عامل خارجی وجود داشته باشد. لذا به نظر نمی‌رسد که قدرت خارجی در این جا امریکا و اروپا در افغانستان مسئله آن‌ها هم بحث زبان فارسی یا زبان پشتو نیست.)

سمیه پارسا یکتن از فرهنگیان کاپیسا می‌گوید: اگر ما به رابطه سیاست، زبان و هویت، به ویژه در جامعه چند فرهنگی و چند قومی افغانستان دقت کنیم، آن‌گاه اهداف سیاسیون پشتون در مبارزه با زبان فارسی نمایان می‌شود. فارغ از اینکه امروز چه فرقی دارد که به دو چرخه «بایسکل» به «دانشگاه» پوهنتون «و به خیابان» سرک «گفته شود ولی واقعیت این است که واژه‌هایی از این دست این روزها دیگر صرفاً کلماتی روزمره نیستند، بلکه تبدیل به نمادهایی از هویت و سیاست شده‌اند و سیاستمداران کشورهای استعماری بر اساس برنامه‌های قدیمی از

این تفاوت‌ها برای ایجاد تفرقه و جدایی در بین مردم دارند استفاده می‌کنند. اینکه که گفته می‌شود چرا مردم افغانستان زبان و لهجه دری را کنار گذاشته و با لهجه تهرانی و اصفهانی صحبت می‌کنند این نتیجه طبیعی سال‌ها زندگی در ایران است و این از آثار و عوارض زندگی در غربت است.

وی در ادامه افزود: «چالش اصلی زبان فارسی در افغانستان اختلاف سیاستمداران پشتوزبان با سیاستمداران تاجیک و تبدیل یک موضوع فرهنگی به ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های تفرقه افکنانه است. متأسفانه در هشت سال گذشته دولت اشرف غنی به شکلی عیان‌تر از حکومت‌های پیشین افغانستان از راه‌های مختلف تلاش کرده است نسخه مورد پسند خود را از زبان فارسی با وارد کردن الفاظ پشتو بر فارسی‌زبانان افغانستان تحمیل کنند و سیاست‌هایی برای نیل به این هدف برگزیده‌اند که افغانها آنرا «فارسی‌ستیزی» تعبیر می‌کنند.

خلیل قانت نویسنده و پژوهشگر حوزه ادبیات می‌گوید: در دوران حکومت امان‌الله خان، تشخیص شد که زبان فارسی مانع رشد ادبیات اصیل افغانی یا همان زبان «پشتو» می‌شود و باید سرکوب شود، اما سرکوب نتیجه نداد.

در ادامه می‌افزاید: «محمد داوود خان، شماری از زبان‌شناسان شوروی وقت را دعوت کرد تا راه‌های جای‌گزینی پشتو را به جای فارسی بسنجند. این دانش‌مندان پیش‌نهاد کردند تا در زبان فارسی مابین بکار، به این معنا که در هر جمله‌ی فارسی، بین دو تا چند واژه پشتو را زیر نام مصطلحات ملی وارد کند.» آقای قانت در ادامه می‌گوید: «داوودخان به وزارت فرهنگ نامه فرستاد تا اعضای دولت از واژه‌های فارسی مانند «بانو» و دانشگاه استفاده نکنند که این سنت را داوود خان به جا گذاشت و تا هنوز هم ادامه دارد.

در همین حال احمدغنی خسروی رئیس سابق دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه دولتی هرات و استاد در دانشگاه بارت برلین در گفتگوی با بنیاد سعدی با برجسته‌سازی اهمیت زبان فارسی گفت: باور من این است که همیشه زبان‌های قوی با همان قوت در جایگاه خود باقی می‌مانند. زبان فارسی قدرتمند است و حتی اگر در این سرزمین بی‌مهری‌هایی نسبت به آن صورت بگیرد زبان فارسی زبان همه است. قرن‌ها حکومت کرده و قرن‌های بعد هم در افغانستان حکومت خواهد کرد و نمی‌شود چنین درخت قوی و نیرومندی را حذف کنیم و زبان دیگری را که فرزند این زبان است جایگزین آن کنیم.

این پژوهشگر زبان برای نشان دادن قدرت زبان فارسی به ایستادگی و ماندن آن در برابر زبان عربی اشاره کرد و گفت: زبان عربی به عنوان یک زبان قدرتمند آمد و ده‌ها و صدها زبان را در مسیر خود حذف و نابود کرد، از زبان سریانی گرفته تا زبان قبطی و نبطی و زبان‌های دیگر که در کشورهای مثل لیبی و مراکش و مصر و امثال آنها وجود داشت؛ اما زبان فارسی نابود نشد و توانست در برابر هجوم زبان قدرتمند عربی که دو پشته‌ای قوی دین و پشتوانه بسیار بزرگ جغرافیایی داشت، مقاومت کند. این نشان می‌دهد که زبان فارسی چنان بنیان قوی و قدرتمندی داشته است که توانسته است در برابر هجوم و سلطه زبان عربی باقی بماند.

وی افزود: آنچه باعث شد زبان فارسی بتواند در مقابل زبان عربی ایستاد بشود این بود که پشتوانه بسیار قوی داشت: مثل پهلوی ساسانی، پهلوی اشکانی، سغدی، تخاری، خوارزمی و اوستایی. تمام زبان‌ها در مسیر زبان عربی حذف شدند، اما فارسی زبان‌ها برای حفظ زبان خود دست به ایجاد لهجه دری زدند. لهجه دری بنا به گفته دکتر معین در شمال خراسان ایجاد می‌شود که بلخ و بدخشان و خوارزم و سمرقند و بخارا باشد. بعد همین لهجه دری می‌آید و از مسیر کابل و بامیان و هرات و نیشابور تا به فارس می‌رسد. سپس، همین لهجه دری لهجه اصلی زبان فارسی می‌شود که امیر خسرو از آن یاد می‌کند.

او با جداخواندن زبان دری و تاجیکی از زبان فارسی مخالفت کرد و گفت: ما یک زبان داریم که زبان فارسی و با لهجه‌های مختلف است. ریشه‌ی اصلی و مادر همه این لهجه‌ها هم زبان فارسی است. (دنباله در صفحه ۷)